

نشستن بر تخت شاهی

در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹)، با آغاز جنگ جهانی دوم، روسیه مایه اصلی نگرانی ایران بود. کمونیسم برای اغلب ایرانی‌ها حالتی پرابهام و مرموز داشت، با سنت‌های آن‌ها در تضاد بود، و "خداشناسی" اش خوشایند آنها نبود. فکر مالکیت اشتراکی آنها را بر می‌آشفته، اشتراک زنان و دختران‌شان، اندیشه غلطی که روحانیان از کمونیسم پخش کرده بودند، آن‌ها را می‌ترساند. به اعتقاد بسیاری از آنها کمونیسم ابزاری روسی برای سلطه و کنترل بود. در نتیجه از آن دوری می‌جستند و محکومش می‌کردند. پیمان آلمان و شوروی آنها را گیج کرده بود ولی در تغییر دادن عقیده‌شان در جهت هواداری از متفقین تأثیر چندانی نداشت. از آنجا که معتقد بودند جنگ به سلطه شوروی بر ایران می‌انجامد با جنگ مخالف بودند و تصمیم متفقین به نابود کردن آلمان را اشتباهی "تقریباً رذیلانه" می‌پنداشتند زیرا فارغ از این که چه کسی در جنگ پیروز شود اروپا تضعیف می‌شد و ایران در چنگال روس‌ها باقی می‌ماند.^۱

رضاشاه بیش از اغلب افراد دیگر نگران بود. از وزرای خود خواست ارزیابی خود را از جریان پیشرفت جنگ به او بگویند و به چند تن از آنها هم دستور داد عقیده خود را در این باره به صورت کتبی به او اعلام دارند. این

^۱ . Ann Lambton to Professor Rushbrooks Williams, 21 December 1939, No. 308/4/39. PO 371/24570.

نوشته‌ها باعث شد او احمد متین دفتری، وزیر دادگستری، را به سمت نخست وزیری برگزیند و با این کار تعجب همه را برانگیزد.^۲ متین دفتری جوان و از خانواده‌ای وابسته با خاندان قاجار و هوادار آلمان بود. آن روز، ۳ آبان ۱۳۱۸، شاه مجلس دوازدهم را افتتاح کرده و اعلام داشته بود که از جنگ که از نظر اقتصادی و مالی به ایران صدمه می‌زند، ناراحت است و دعا کرده بود که به خاطر منافع ایران و جهان صلح بزودی برقرار شود.^۳ پس از مراسم بازگشایی مجلس، محمود جم، نخست وزیر، و اعضای هیئت دولت در تالار آئینه مجلس با شاه ملاقات کردند و اجازه خواستند تا همان طور که قانون ایجاب می‌کرد استعفا دهند. جم انتظار داشت شاه از او بخواهد دولتی جدید تشکیل دهد، ولی با شگفتی دید که شاه به وزرایی که به صف ایستاده بودند نگرست و بعد از کمی درنگ گفت متین دفتری دولت را تشکیل می‌دهد و بعد رو به جم کرد و گفت "شما به وزارت دربار می‌آیید و با من کار می‌کنید."^۴

جنگ ایران را در موقع بدی غافلگیر کرده بود. با وجود ثابت ماندن حقوق‌ها تورم روزافزون بود. درآمدهای نفتی کاهش یافته و باعث تأخیر در رشد صنعت شده بود. در چند سال گذشته آلمان مهم‌ترین تأمین‌کننده کالا و فناوری برای برنامه‌های صنعتی‌سازی ایران بود اما تأمین‌کننده نیازهای ارتش نبود. شاه عمداً سلاح‌هایی را که برای نیروهای مسلح خود لازم داشت از شرکت‌هایی در کشورهای صنعتی کوچک می‌خرید، شرکت‌هایی مثل اشکودا و برنو در چکسلواکی و بوفورس در سوئد، تا سلطه بیگانگان را به حداقل

۲. روزشمار، ۱: ۳۱۶-۳۱۵.

۳. گاهنامه، ۱: ۱۵۹.

۴. خاطرات محمود جم، سالنامه دنیا، بازچاپ در حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۸، تهران، ۱۳۶۴،

نشستن بر تخت شاهی ۱۱۳

برساند. برعکس تبلیغات بعدی بریتانیا و شوروی، او از هیتلر خوشش نمی‌آمد و از موسولینی متنفر بود. اعتقاد داشت موسولینی نقشه‌هایی بلندپروازانه درباره‌ی خاورمیانه در سر می‌پروراند و احتمال دارد هیتلر را قانع کند تا با کمک او به کشورهای خاورمیانه، از جمله ایران، حمله کنند.^۵ در ضمن آلمانی‌ها فارغ از میزان مهارت یا فعالیت‌شان ناگزیر به تبعیت از دستورهای نازی‌ها بودند. بنابراین، بسیاری از آنها امکان داشت درگیر کارهای جاسوسی یا تبلیغاتی شوند. درست پیش از آغاز جنگ سفارت آلمان درخواست روادید ورود برای استادی آلمانی کرده بود که ادعا داشت می‌خواهد برای مطالعه‌ی روش‌های آبیاری ساسانیان به ایران بیاید زیرا به گفته‌ی او ایران باستان از نظر فنون آبیاری سرآمد بود. نصرالله انتظام، که در آن زمان مدیر اداره‌ی سیاسی سوم و مسئول امور ایالات متحده و اروپا در وزارت امور خارجه بود، برای این که از شاه اجازه بگیرد، این درخواست را به دفتر مخصوص شاه ارسال داشت. شاه با آن مخالفت کرد و با تمسخر گفت از کی ایران در امور آبیاری چنین شهرتی پیدا کرده است؟ شاه توجه داشت که این مرد بالقوه افسری نظامی بود. بنابراین آمدن او را به ایران مصلحت نمی‌دانست. سر ریدر بولارد، که به تازگی وزیر مختار انگلستان در ایران شده بود، در گزارش خود می‌نویسد که دولت در مورد ادعاهای آلمان تردید دارد. "در واقع شاید بشود گفت که روابط [بین ایران و بریتانیا] دوستانه مانده است، و تردیدی نیست که شاه بیشتر هوادار متفقین است تا آلمانی‌ها. اتحاد آلمان با شوروی در واقع چاره‌ی دیگری به جا

۵. پهلوی، محمدرضا، مصاحبه در تبعید درباره‌ی پاسخ به تاریخ، مصر، ۱۹۸۰.

۶. خاطرات نصرالله انتظام، ویراستار محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، تهران، سازمان اسناد ایران، ۱۳۷۱، ص. ۲.

نمی‌گذارد.^۷ بولارد بی‌طرفی شاه را "بی‌طرفی تعصب‌آمیز" توصیف کرد. در واقع شاه تمام تلاش خود را به کار گرفت تا بی‌طرفی ایران را در حرف و در عمل حفظ کند. به جراید دستور داده بودند که فقط اخبار آژانس‌های خبری بین‌المللی را گزارش و مطلقاً دربارهٔ جنگ هیچ گونه اظهار نظری نکنند. ضیافت‌های دیپلماتیک دو برابر شده بود تا کشورهای متخاصم را جداگانه دعوت کنند، درحالی که بی‌طرف‌ها بین دو اردوگاه تقسیم شده بودند.

به هر حال، انگلستان تجارت ایران را با بهترین مشتریان قطع کرده بود و با وجود درخواست‌های ایران بازارهای صادرات و واردات مهمی برای جایگزینی به ایران پیشنهاد نکرده بود و این وضع باعث شده بود همه نگران آینده باشند. کمی پس از افتتاح مجلس در آبان ماه ۱۳۱۸، ایران به این دلیل که انگلستان راه را بر محموله‌ای از کالاهای نظامی و صنعتی که به چکسلواکی سفارش داده بسته است، به آن کشور اعتراض کرد. شاه موضوع را با بولارد در میان گذاشت: "سلاح‌ها را نه فقط پیش از جنگ بلکه حتی پیش از آنکه آلمان چکسلواکی را اشغال کند، سفارش داده بودیم. این چیزها را برای توسعه اقتصادی و برای تقویت قدرت دفاعی می‌خواهم و به کمک آنهاست که ایران می‌تواند بی‌طرفی خود را حفظ کند: باور نمی‌کنم که انگلستان بتواند به هیچ یک از آن دو اعتراض کند."^۸ شاه خواستار هواپیماهای هاریکین، سلاح و دیگر کالاهای صنعتی از انگلستان بود. می‌خواست بداند آیا امکان دارد که انگلستان دست کم بخشی از نیازهای او را برطرف کند؟ بولارد حرف او را می‌فهمید. به دولت خود نوشت: "از آنجا که در سال‌های اخیر آلمان نه فقط

⁷ . Sir Reader Bullard to Viscount Halifax, "Political Review of the Year 1939 in Iran", February 10, 1940, EP 584/584/34, FO 371/24531, p.2.

⁸ . Bullard to Viscount Halifax, 4 January 1940, No: 3, FO 371/24570

نشستن بر تخت شاهی ۱۱۵

همه گونه محصولات صنعتی را در اختیار ایران گذاشته است، بلکه بخش اعظم صادرات این کشور را هم به خود اختصاص داده است، مسئله یافتن بازاری جدید البته فوریت بسیار دارد، و اگر نتوانیم برای این موضوع راه حلی پیدا کنیم به نظر می‌رسد احتمالاً دولت ایران بیش از همه از دولت انگلستان دلگیر می‌شود که از نظر ایران مسئول وضع وخیم این کشور است.^۹

در واقع قرارداد مولوتوف-ریبین تروپ موضع ایران را متزلزل کرده بود. آلمان وزنه‌ای در برابر اتحاد جماهیر شوروی بود. شوروی با متهم کردن آلمانی‌ها به فعالیت‌های ضد شوروی در ایران، به ایران فشار آورده بود که آنها را از این کشور بیرون کند. این فشار پس از امضای قرارداد یاد شده در ماه اوت (مرداد) متوقف شد، و در این زمان دیگر آن حالت تعادل بین آلمان و شوروی در ایران کاهش یافته بود. ایران، در این دوره و به‌ویژه پس از دست اندازی شوروی به لهستان و فنلاند، شوروی را تهدیدی جدی برای تمامیت ارضی خود تلقی می‌کرد و به دنبال راه‌هایی برای حفظ خود بود. دولت ایران برای به دست آوردن سلاح به دولت بریتانیا نزدیک شد، ولی دولت بریتانیا با اعلام این که آنها خودشان کمبود دارند و امکان کمک برای آنها مهیا نیست، درخواست ایران را رد کرد. در همان زمان وضع مالی ایران، بیشتر به دلیل کاهش درآمدهای نفتی، وخیم شده بود. در سال ۱۳۱۸ ریال در بازار آزاد در برابر پوند از ۱۴۰ به ۱۷۵ نزول کرد و در نتیجه بودجه همچنان کسری قابل ملاحظه‌ای داشت. شاه شرکت نفت ایران و انگلیس را به کاهش عمده تولید و

^۹ Sir Reader Bullard to Viscount Halifax: "Political Review of the Year 1939 in Iran," February 10, 1940, EP 584/584/34, FO 371/24531.

بر این اساس حقه زدن به دولت ایران در مورد پرداخت حق امتیازی که باید به او می‌پرداختند، متهم کرد. لرد جان کدمن، رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس، در سال ۱۳۱۸ به ایران اعزام شد، ولی مداخلات وی در کارهای شاه تأثیری درازمدت نداشت. در بهمن ۱۳۱۸ (فوریه ۱۹۴۰) شاه به شرکت نفت گفت "انگلستان باید نفت بیشتری از ایران ببرد و او تصمیم گرفته است وجهی را که از بابت حق امتیاز نفت دریافت می‌کند برای دریافت مقدار زیادی از موادی که ایران لازم دارد، در انگلستان خرج کند."^{۱۰} شاه می‌گفت البته هم به نفع انگلستان و هم به نفع ایران است که در ایران نفت بیشتری استخراج شود "انگلستان حتماً خواهان نفت ایران است، تمام دنیا خواهان نفت ایران هستند." و شاه از بهانه‌هایی که از سال ۱۳۱۶ برای توجیه نتیجه‌هایی ارائه می‌شد که او را بشدت آزرده بودند، خسته شده بود. می‌گفت کدمن "باید بفهمد که تولید نفت ایران نباید کمتر از مقدار سال ۱۳۱۶ [۱۹۳۷] باشد."^{۱۱} شرکت نفت ایران و انگلیس به اطلاع دولت انگلستان رساند که بر عهده دولت است که شاه را متقاعد کند که شرکت قادر به برآوردن خواسته‌های او نیست.

در خرداد ۱۳۱۹ (ژوئن ۱۹۴۰) شاه موافقتنامه‌ای اعتباری به ارزش ۵ میلیون لیره را که در ماه بهمن ۱۳۱۸ (فوریه ۱۹۴۰) در مورد خرید سلاح و کالاهای صنعتی با انگلستان امضا کرده بود، لغو کرد و استدلالش بر این پایه بود که بریتانیا مطابق مواد قرارداد عمل نکرده است. لحن خشک و جدی لغو قرارداد و چاپ آن در مطبوعات ایران خشم مقامات انگلیسی را برانگیخت.^{۱۲}

^{۱۰} . W. Fraser, Anglo-Iranian Oil Company Concession in Iran, 23 February 1940, FO 371/24572, p. 2.

۱۱. همان.

^{۱۲} . M. Moghaddam to Viscount Halifax , 19 June 1940, No. 1520, FO 371/24572

نشستن بر تخت شاهی ۱۱۷

بولارد لغو قرارداد را ناشی از افزایش نفوذ آلمان دانست و آن را "نشانه‌ای خطرناک" نامید. با وجود این درباره اعتبارات به لرد هالیفاکس، وزیر امور خارجه انگلستان، نوشت: "اگر انعطاف بیشتری نشان داده بودیم، به ویژه در مورد سیمان و لوکوموتیوها، پاداش خوبی می‌گرفتیم."^{۱۳} هالیفاکس هر دو مورد را تأیید کرد، ولی در مورد نحوه و لحن لغو قرارداد به بولارد دستور داد به اطلاع دولت ایران برساند که "بدترین تأثیر را بر دولت اعلیحضرت [انگلستان] گذاشته است."^{۱۴}

در این زمان دولت ایران از شرکت ملی نفت ایران و انگلیس درخواست کرد که حق ایران را به صورت طلا و قابل تبدیل به دلار بپردازد و در غیر این صورت شاه تهدید کرده بود که امتیاز نفت شرکت را در مجلس در تاریخ ۱۶ تیر (۷ ژوئیه)، روز تشکیل مجلس، لغو می‌کند. انگلستان که نگران شدت عمل شاه بود، به شکلی جدی‌تر به همراهی با وی اندیشید. بنا شد کدمن برای مذاکره با شاه عازم تهران شود^{۱۵} به بولارد تذکر دادند که انگلستان مایل نبود وارد مشاجره با کشورهای دیگر هم بشود و نفت ایران "اهمیت استراتژیکی زیادی دارد [زیرا] نفتی که از منابعی دیگر تأمین شود بیشتر باید به دلار خریداری گردد." به هر حال، به بولارد گفتند: "صبر و حوصله دولت اعلیحضرت [انگلستان] هم حدی دارد."^{۱۶} انگلستان خواستار حفظ روابطی دوستانه با ایران بود ولی بنا بود بولارد به هر نحوی که صلاح می‌داند دولت

¹³. Bullard to Halifax, 20 June 1940, No: 181, FO 371/24572.

¹⁴. Halifax to Bullard, 25 June 1940, No: 142, FO 371/24572.

¹⁵. A. P. Waterfield (Treasury) to Sir Arthur Street (Air Ministry), 3 July 1940, FO 371/2452.

¹⁶. Foreign Office to Bullard, 4 July 1940, No: 156, FO 371/24573

ایران را تهدید کند: "اگر دولت ایران خواسته دولت اعلیحضرت را در مورد روابط دوستانه برآورده نکند باید این نکته را به دقت در نظر بگیرد که دولت اعلیحضرت ممکن است کنترل کامل صدور نفت ایران را به عهده گیرد و چنین هم می‌کند."^{۱۷}

بولارد این تهدید را ابلاغ نکرد و انگلستان به این نتیجه رسید که نمی‌تواند خطر از دست دادن نفت آبادان را ندیده بگیرد و باید به خواسته‌های شاه توجه کند، هر چند انگلیسی‌ها آن را نوعی باج‌خواهی تلقی می‌کردند. آنها واقعاً تصور می‌کردند که شاه ممکن است این امتیاز را لغو کند و می‌خواستند به هر قیمتی از آن وضع بپرهیزند. آنها پیشنهاد کردند که این "باج‌خواهی" را به شکل چهار و نیم میلیون پوند وام بدون بهره پردازند که "از دولت اعلیحضرت تقاضا می‌شود آن را اهدا کند."^{۱۸} افزون بر این درخواست احتمالی شاه در باره پرداخت این مبلغ به صورت قابل تبدیل به دلار از نظر خزانه‌داری "بسیار مشکل‌آفرین" بود.^{۱۹} فکر تسلیم شدن در برابر خواسته‌های شاه برای انگلستان نفرت‌انگیز بود. سر کینگزلی وود، وزیر خزانه‌داری انگلستان، به لرد هالیفاکس نوشت: "کوتاه آمدن در برابر شاه این احساس را در سراسر شرق به وجود می‌آورد که ما در وضعیتی چنان مخاطره‌آمیز قرار گرفته‌ایم که آماده‌ایم در برابر هر گونه زورگویی یا باج‌خواهی، حتی از سوی دولتی با تسلیحاتی ناچیز چون ایران، تسلیم شویم. من تصور می‌کنم لطمه‌ای که به اعتبار ما در ایالات متحده آمریکا و جاهای دیگر می‌خورد بسیار زیاد است." او می‌خواست بداند آیا هالیفاکس صلاح می‌داند این موضوع را برای بحثی مفصل در "کابینه

۱۷. همان.

¹⁸. Sir Kingsley Wood to Halifax, 22 July 1940, FO 371/24573.

۱۹. همان.

نشستن بر تخت شاهی ۱۱۹

جنگ " مطرح کند یا نه.^{۲۰} هالیفاکس در عین پذیرفتن اظهارات وود به او نوشت که انگلستان گزینه‌های زیادی پیش رو ندارد: بهای نفتی را که از منابع دیگر تأمین شود هم باید به دلار بپردازند، انگستان نمی‌تواند مخاطرات جنگی غیرضروری را در خاورمیانه متحمل شود و در ادامه یادآور شد: "اگر از بخت بد نبردی جدی با ایران رخ دهد، باید مراقب واکنش‌های احتمالی اتحاد جماهیر شوروی هم باشیم."^{۲۱}

در عمل دولت ایران پیشنهاد وام را نپذیرفت. شاه پیش از این گفته بود که به هیچ عنوان پرداخت‌های کمتر از سه و نیم میلیون پوند در سال را، که مساوی با حداکثر مبلغ پرداختی شرکت در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) بود، نمی‌پذیرد. اکنون او خواستار اضافه پرداخت بر اساس نرخ طلا در سال ۱۹۳۷ هم شده بود، که بنا بر محاسبات شرکت برای دوره سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ (۱۹۴۱-۱۹۳۸) یک و نیم میلیون اضافه باید به او پرداخت می‌شد. شاه البته می‌دانست که بریتانیا در موقعیتی دشوار قرار دارد و وضع وخیم آنها در خاور دور باعث وابستگی بیشتر آنها به نفت آبادان شده است. مقامات بریتانیایی هم به همین نتیجه رسیده بودند. مذاکره با رضاشاه دیگر بی‌معنی بود؛ کدمن می‌گفت انگار با دیوار حرف می‌زنیم. در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۱۹ (۲۱ اوت ۱۹۴۰) مشاجره پایان یافت: ۱) شرکت متعهد شد مبلغ یک میلیون و پانصد هزار پوند استرلینگ تا تاریخ ۹ شهریور (۳۱ اوت) بپردازد و مانده بدهی‌اش را تا سقف ۴ میلیون پوند استرلینگ برای هر سال بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱،

۲۰. همان.

۲۱. Halifax to Wood, 26 July 1940, FO 371/24573

۱۲۰ زندگی و زمانه شاه

بابت حق امتیاز بر حسب تناژ، سود مشارکت، مالیات و اضافه پرداخت، ادا کند. درباره دوره پس از سپری شدن سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) اختلاف نظرهای بین طرفین در مورد ادعاهای دولت در همان موقع با توجه به شرایط همان زمان و به قصد دست یافتن به ترتیبات مورد توافق هر دو طرف، بررسی می‌شود. طرفین موافقت کردند که این پیشنهادها بر شرایط امتیاز تأثیری نگذارد.^{۲۲}

رضاشاه از شوروی می‌ترسید و می‌اندیشید تا زمانی که جنگ ادامه داشت لازم بود ایران برای استقلال و حفظ تمامیت ارضی خود به تنهایی اقدام کند. در نتیجه شاه تلاش می‌کرد بهانه دست روس‌ها ندهد. مقامات انگلستان تمکین ایران در برابر شوروی را در چارچوب قرارداد ۱۹۲۱ تعبیر می‌کردند، و بیش از ایرانی‌ها برای ماده ۶ آن اعتبار قائل بودند. شاه تحت هیچ شرایطی به تجاوز روس‌ها به قلمرو ایران گردن نمی‌نهاد، هرچند می‌دانست در صورت تجاوز روس‌ها امکانات لازم را برای جنگیدن با آنها در اختیار ندارد. در آن زمان انگلستان تنها قدرت بزرگی بود که شاه می‌توانست از راه شرکت نفت ایران و انگلیس آن را تحت فشار قرار دهد. این توان البته باب طبع انگلستان نبود. در نتیجه دولت انگلیس قبول کرده بود که باید آنقدر صبر کند تا زمان تسویه حساب فرا رسد. لیزی بگلی^{۲۳} از وزارت امور خارجه انگلستان این احساس را در یادداشتی به واترفیلد در خزانه‌داری ابراز داشت: "هر قدر هم تسلیم شدن ناگزیر در برابر ایران ناخوشایند باشد، با در نظر گرفتن منافع که از حفظ موقعیت‌مان تا فرا رسیدن روزهای بهتر در مورد تأمین حیاتی نفت به دست

۲۲. پاسخ نهایی دولت ایران، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ - FO 371/24574

۲۳. Lacy Baggallay

نشستن بر تخت شاهی ۱۲۱

می‌آوریم، می‌بینیم که بهایی که برای آن می‌پردازیم به طور کلی نازل است.^{۲۴} از این پس انگلستان منتظر "روزهای بهتر" ماند.

رضاشاه از جمله ایرانی‌های نادری بود که خیلی از آلمان‌ها خوشش نمی‌آمد، هر چند زمانی که افسر هنگ قزاق بود برای کمک گرفتن به آنها نزدیک شده بود. اما آن مربوط به زمانی قبل از روی کار آمدن هیتلر و نازیسم بود. پس از آنکه هیتلر به قدرت رسید و به‌ویژه پس از قرارداد مولوتوف-ریبن تروپ، رفتار رضاشاه روز به روز بیشتر تغییر کرد. این قرارداد و پیامدهای آن یعنی سرنوشت لهستان، دولت‌های بالتیک، و فنلاند، هشدار بود برای رضاشاه در این مورد که او نمی‌تواند به هیتلر اعتماد کند. از سوی دیگر، رخدادهای اروپا، ظهور هیتلریسم، الحاق چکسلواکی، قرارداد مونیخ و پیشروی سریع به سوی لهستان هشدار بود برای رضاشاه در این مورد که مراقب خصومت آلمان باشد. پیشروی چشمگیر نیروهای آلمان به سوی غرب در تابستان ۱۳۱۹ (۱۹۴۰)، شکست نروژ، دانمارک، هلند، بلژیک و فرانسه یکی پس از دیگری، رضاشاه را هم مثل دیگران تحت تاثیر قرار داد. با وجود این، رضاشاه برای اطمینان خاطر انگلستان در خرداد ۱۳۱۹ و در آستانه پیروزی‌های آلمان علی‌منصور را به سمت نخست وزیری منصوب کرد. این حرکت تغییر زیادی به بار نیاورد زیرا رضاشاه خود امور را اداره می‌کرد. در دوران نخست وزیری منصور اختلافات رضاشاه با انگلستان افزایش یافت هر چند او اصلاً نمی‌خواست با آنها درگیر شود. در ماه دسامبر آنتونی ایدن^{۲۵} به جای لرد هالیفاکس وزیر امور خارجه شد، امری که هر چند در آغاز تأثیری چندان بر مناسبات انگلستان و

²⁴ .25 August 1940, FO 371/24754.

²⁵ . Anthony Eden

۱۲۲ زندگی و زمانه شاه

ایران نگذاشت، در نهایت چون ایدن سرسخت‌تر از هالیفاکس بود، بر مناسبات دو کشور اثر گذاشت.

شاه اصرار داشت حق امتیاز نفت را بر اساس آنچه توافق شده بگیرد و انگلستان هر بار پس از چک و چانه بسیار آن را می‌پرداخت. هر چه شاه در مورد حقوقش بیشتر پافشاری می‌کرد، تبلیغات انگلستان علیه او تند و تیزتر می‌شد. در سال ۱۳۱۸ هم ان لمبتون و هم بولارد چنین توصیف کرده‌اند که به ویژه جوانان رضاشاه را به خاطر دستاوردهایش می‌ستودند. ولی در این دوره بولارد او را نفرت‌انگیز و منفور می‌نامید. لئو ایمری، وزیر مستعمرات هندوستان، در یادداشتی خصوصی به ایدن نوشت رضاشاه در تمام دنیا منفور است و به طور ضمنی منظورش این بود که مشروعیت ندارد. "فراموش نکن که شاهزاده حسن قاجار، برادر کوچک‌تر شاه فقید، شاه مشروع است و در کشور ما به سر می‌برد و هر وقت لازم باشد می‌توانیم او را [به ایران] بفرستیم."^{۲۶}

ایدن پیشنهاد ایمری را پیگیری و آن را برای بحث در جلسه هیئت وزیران مطرح کرد، ولی در نهایت به این نتیجه رسید که ایرانیان چندان از شاهزاده قاجار حمایت نخواهند کرد. او در پاسخ ایمری نوشت: "در تاریخ ایران هیچ موردی از 'بازگشت' سلسله‌ای قدیمی را به یاد نمی‌آورم."^{۲۷} ایدن به هارولد نیکلسون هم که هوادار خاندان قاجار بود نوشت تردید دارد "که یکی از شاهزادگان قاجار از حمایت بومی قابل توجهی برخوردار باشد" و دوست

²⁶ . Leo Amery to Anthony Eden, 16 May, E 2583, FO 371/27196.

²⁷ . Foreign Office, Anthony Eden to Leo Amery, 18 August 1941, E 4586/3691, FO 371/27197.

نشستن بر تخت شاهی ۱۲۳

ندارد "وظیفه دشواری را بر دوش نامزدی بگذارد که در پی برخورد با نخستین مخالفت‌ها شکست بخورد.... ولیعهد کنونی خاندان پهلوی، همان گونه که گفتید، مزیت‌هایی دارد و اگر لازم باشد رضاشاه به شکلی از ایران برود که تمام افراد خانواده را با خود نبرد این مرد جوان هم شاید گزینه‌ای باشد. ولی من فکر می‌کنم ما باید دست خودمان را باز بگذاریم و ببینیم چه پیش می‌آید."^{۲۸} به هر حال موضوع جایگزینی یکی از افراد خاندان پهلوی با یکی از افراد خاندان قاجار در دهه ۱۳۲۰ و اوائل ۱۳۳۰ باز هم مطرح شد، هر چند حمید پسر حسن که مدعی تاج و تخت بود، نام دروموند را برای خود برگزیده، در ناوگان بازرگانی نام‌نویسی کرده و با پذیرش تبعیت انگلیسی مایه حیرت نیکلسون شده بود. نیکلسون با وجود این که این شاهزاده قاجار را برای سمت شاهی ایران توصیه می‌کرد به ایدن نوشت "این که چگونه ممکن است شاه شاهان اهمیتی به دودمان خود ندهد در حدی که ولیعهد او اجازه یابد به عضویت ناوگان بازرگانی انگستان در آید و به زبانی جز انگلیسی سخن نگوید برای من قابل درک نیست."^{۲۹}

حمله هیتلر به شوروی در اول تیر ۱۳۲۰ (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) موضع ایران را در جنگ تغییر داد. همه، از جمله شاه، در انتظار پیروزی سریع آلمان بودند. چرچیل گفته بود هدف از این حمله این است که خطوط ارتباطی و حیاتی اقتصادی و نظامی بریتانیا را قطع کنند و پیش از آن که امریکا وارد جنگ شود

²⁸ . Eden to Nicholson, 18 August 1941, E 4594/3691, FO 371/27197.

²⁹ . Nicholson to Eden, 8 August 1941, E 4594, FO 371/27197.

آن کشور را شکست دهند. رضاشاه تصور می‌کرد هدف بعدی هیتلر ایران است؛ هیتلر می‌خواست کنترل نفت قفقاز، ایران و عراق را در دست گیرد و بعد از ایران و افغانستان به عنوان پلی برای رفتن به هند استفاده کند. رضاشاه به محمد ساعد، سفیر خود در مسکو، دستور داد بی‌طرفی مطلق ایران را اعلام کند. او به آندره اسمیرنوف^{۳۰}، سفیر جدید اتحاد شوروی در ایران، بیش از حد لطف نشان میداد و با او بیش از آنچه معمول بود گفتگو و به‌ویژه به او یادآوری می‌کرد که همواره مشتاق بوده است که مناسباتی خوب، سازنده و محترمانه با اتحاد شوروی داشته باشد. می‌گفت مایل است هر گونه سؤ تفاهمی را که در گذشته بین دو کشور وجود داشته کنار بگذارد. زمانی که اسمیرنوف ابراز داشت که شوروی نیازهایی استراتژیک دارد که ایران قادر به برآوردن آنهاست، و این تلویحاً اشاره ای بود به احتمال این که ایران مجرای حمل سلاح‌های مورد نیاز شوروی شود، شاه پاسخ داد هر کاری که در توانش باشد انجام می‌دهد به این شرط که بی‌طرفی ایران نقض نشود.^{۳۱}

در این زمان ایران بار دیگر در برابر شوروی و انگلستان تنها مانده بود. رضاشاه خود را در کنار متفقین قرار داد و می‌خواست با حفظ حد و حدودی از بی‌طرفی به آنها یاری رساند. در تیر ماه ایدن سیاست انگلستان در برابر ایران را به شرح زیر اعلام داشت (۱) حفظ استقلال کامل ایران، (۲) ارتقای سطح رفاه ایران، و (۳) حفاظت از آزادی ایران در برابر اعمال نفوذ نابجای هر قدرت خارجی.^{۳۲} بنا شد انگلستان حتی روابط تجاری خود با ایران، از جمله صدور وسائل لازم برای هواپیماها، را ادامه دهد، البته به این شرط که ایران آلمان را

³⁰ . Andre Smirnov

^{۳۱}. انتظام، پیشین، ص. ۸

³² . Foreign Office to Tehran, 14 July 1941, No: 382, FO 371/ 27196

نشستن بر تخت شاهی ۱۲۵

بیرون براند. ایدن به بولارد تلگراف زد که: "هیچ تردیدی نیست که هر گاه به نظر لازم آید افراد آلمانی در ایران برای ایجاد بی‌نظمی، یا در خود ایران یا در کشورهای همسایه، به خدمت آلمان در می‌آیند. دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] از این وضع بسیار ناراضی است و شما باید اهمیت حیاتی... کاهش شدید شمار افراد آلمانی در ایران را، که اجازه یافته‌اند در آنجا بمانند، به دولت آن کشور گوشزد کنید. برای اطلاع خود شما باید بگوییم که ما مایلیم چهار پنجم افراد آلمانی ظرف یک ماه ایران را ترک کنند. تصور می‌کنیم شما می‌توانید تعداد دقیق افرادی را که ایران را ترک می‌کنند کنترل کنید."^{۳۳}

شاه پیش از آن به دولت خود دستور داده بود بدون این که به نظر رسد کاملاً تحت نفوذ متفقین قرار گرفته است، هر تعداد آلمانی را که می‌تواند اخراج کند. تا همین جا هم رضاشاه باعث واکنش‌های خشمناک مقامات آلمانی شده بود؛ حالا که هر دو اردوگاه به او فشار آورده بودند، نمی‌دانست درست چه واکنشی نشان دهد. مطبوعات هر دو گروه برخوردی ناگزیر بین ایران و متفقین را پیش‌بینی می‌کردند. منصور، نخست وزیر، در روز ۱۹ تیر از بولارد در این زمینه توضیح خواست. بولارد به او قول داد که هیچ فشاری در مورد نقض بی‌طرفی ایران بر این کشور وارد نمی‌آید و ابراز داشت: "ایران بی‌طرف از نظر استراتژیکی به سود متفقین است."^{۳۴} مقامات انگلستان برای حل این مسئله به وقت نیاز داشتند: آیا جابخوش کردن روس‌ها در ایران برای آینده هندوستان عاقلانه بود، و آیا با وجود رضاشاه در رأس قدرت امکان آزادی

۳۳. همان.

۳۴. روزشمار، ۱: ۳۲۶

عمل در ایران وجود داشت؟ کمی پس از حمله هیتلر به شوروی، ایدن ناچار به دفاع از سیاست‌های قبلی دولت انگلیس در برابر اتهام نشان دادن ضعف در مقابل شاه شد، اتهامی که به ویژه دولت [انگلیس در] هند آن را مطرح کرد. ایدن گفت این برداشتی نادرست از نیت لندن است. "هرگز مسئله تأمین رضایت شاه در سیاست اتخاذ شده در مورد ایران مطرح نبوده است، ولی پیش از اقدام به هر عملی که به خصومت انجامد، لازم است اطمینان پیدا کنیم که نیروی کافی برای مقابله با واکنش‌های دشمن موجود است... پس از آنکه نیروی کافی در اختیار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان قرار گرفت، دیگر هیچ تردیدی در مورد اعمال تمام فشارهای لازم وجود نخواهد داشت."^{۳۵} ایدن نوشت دولت اعتقاد ندارد که تحریم، به گونه‌ای که دولت هندوستان توصیه می‌کند، سودمند است. او اظهار داشت:

نکته مهم استفاده از راه‌آهن سراسری برای ارسال ملزومات به روسیه است، که اگر راه ولادی وستوک مسدود یا خطرناک باشد، ضرورت پیدا می‌کند. این کار با قدرت‌نمایی ممکن است ولی امکان دارد مستلزم عملیات نظامی گسترده‌ای همزمان با اشغال شمال ایران توسط روسیه باشد، که دولت هندوستان با آن به شدت مخالف است. به نظر می‌رسد این وضع دلیلی است برای این که تمام تلاش خود را به کار گیریم تا هر چه را می‌خواهیم در وهله نخست به صورت دوستانه به دست آوریم.^{۳۶}

در پایان تیر ماه، مقامات انگلیسی تصمیم گرفتند که به احتمال زیاد به ایران حمله می‌کنند. مسئله این بود که از کجا و چگونه این کار صورت گیرد. ایمری به ایدن نوشت که بسیار خوشنود است از این که تمام مقدمات نظامی "برای حمایت از اتمام حجتی به ایران در نیمه ماه مرداد" فراهم آمده است و

³⁵ . Eden to Government of India, 23 July 1941, No: 382, FO 371/27196.

نشستن بر تخت شاهی ۱۲۷

باز هم به ایدن یادآوری کرد که "شاهزاده حسن در اینجا مدعی احتمالی تاج و تخت شاه است."^{۳۷} به نیروهائی از هندوستان پیش از این دستور داده بودند که به سوی عراق حرکت کنند. عراق باید به دقت کنترل می‌شد و حتی به هزینه ایران پاداش می‌گرفت تا کاملاً همکاری کند و به عنوان سکوی پرش برای حمله به ایران مورد استفاده قرار گیرد. اکنون سیلی از درخواست‌ها به سوی رضاشاه سرازیر شد. دولت ایران همچنان به انگلستان و شوروی اطمینان می‌داد که در هیچ شرایطی به باقی مقامات آلمانی اجازه دخالت در امور ایران را نمی‌دهد، ولی بی‌فایده بود. در تاریخ ۱۳ مرداد خبرگزاری آلمان گزارش داد که ۶۰ نفر دستیار فنی آلمانی ایران را به قصد ترکیه ترک گفته‌اند و بقیه هم وقتی مدت روادیدشان تمام شود ایران را ترک می‌کنند. در این زمان مطبوعات انگلستان و شوروی شروع به پیش‌بینی حمله‌ای زودهنگام کردند. در روز ۲۲ مرداد شوروی به انگلستان خبر داد که آماده حرکت به سوی ایران است ولی می‌خواهد با بریتانیا هماهنگ باشد.^{۳۸} در روز ۲۴ مرداد بولارد و اسمیرنوف اتمام جحت دیگری را تسلیم جواد عامری، جانشین وزیر امور خارجه وقت، کردند و خواستار اخراج افراد آلمانی از ایران شدند. دولت اعلام داشت که فقط ۴۷۰ نفر آلمانی در ایران باقی مانده‌اند که همگی دستیارهایی فنی هستند که در رشته‌های فنی و صنعتی کار می‌کنند. عامری اعلام کرد که "این تعداد آلمانی به هیچ وجه تهدیدی برای امنیت متفقین به شمار نمی‌آیند."^{۳۹}

³⁷ .Amery to Eden, 31 July 1941, E 4276, FO 371/27196

۳۸. گاهنامه، ۱: ۱۷۱.

۳۹. گاهنامه، ۱: ۱۷۱-۱۷۲.

۱۲۸ زندگی و زمانه شاه

در روز ۲۹ مرداد، شاه در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشکده افسری به افسران گفت که ممکن است امسال نتوانند از مرخصی معمول و سالیانه خود استفاده کنند. ولی پس از آنکه علت را فهمیدند سرشار از غرور می شوند "نیازی نیست که موقعیت بحرانی امروز خودمان و اهمیت فداکاری برای کشور را به شما خاطر نشان کنم. از نظر من فقط گفتن همین نکته کافی است که ارتش و افسران باید کاملاً این بحران را که کشور ما امروز با آن روبرو است در نظر داشته باشند."^{۴۰} در روز ۲۸ مرداد ایدن تلگرافی محرمانه به رهبران نظامی و غیرنظامی انگلستان فرستاد که شرایط مندرج در پاسخ ایران "پذیرفتنی نیست و با همکاری مقامات آلمان تدوین شده است تا اتلاف وقت کنند و اقدام نظامی باید هر چه زودتر و در زمانی که روس‌ها آمادگی همکاری دارند آغاز شود."^{۴۱} این حمله بنا بود در روز ۳۱ مرداد یا پس از آن صورت گیرد. متفقین در حقیقت به راه‌آهن سراسری ایران نیاز داشتند ولی ایدن نوشت "در آغاز باید به عموم مردم اعلام کنیم علت اقدام ما در اصل نیاز به از بین بردن نفوذ آلمان در ایران است. اگر بعدها عملیات نظامی در حدی چشمگیر گسترش یافت اقدام خود را می‌توانیم به این بهانه توجیه کنیم که داریم راه ارتباطی خود با روسیه شوروی را حفظ می‌کنیم."^{۴۲} در روز ۳۱ مرداد رضاشاه فرمان داد که افراد تبعه آلمان که به دلایل فنی مورد نیاز نیستند از کشور اخراج شوند. روز ۳ شهریور انگلستان و روسیه به ایران حمله کردند.

۴۰. گاهنامه، ۱: ۱۷۳.

۴۱. Secretary of State to Government of India, etc., 21 August 1941, EXT 5074 1941, FO 371/27197.

۴۲. همان.

نشستن بر تخت شاهی ۱۲۹

آخرین روزهای جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت برای او و برای پسرش بسیار تلخ بود. رضا شاه درباره جنگ با مقامات دولت، فرماندهان نظامی و برخی از نمایندگان مجلس مذاکره کرده و به این نتیجه رسیده بود که این حمله برای ایران خطرناک است، ولی تهدیدی آنی به شمار نمی‌آید. سیاست او این بود که با متفقین کنار بیاید ولی بی‌طرفی ایران را هم حفظ کند. اما او تعبیر نادرستی از سیاست روس‌ها و به‌ویژه انگلیسی‌ها کرده بود. مشکل اصلی خود رضاشاه بود. او با شخصیتی که داشت هر چه می‌کرد یا از دستش بر می‌آمد خواسته‌های متفقین را برآورده نمی‌کرد.

روس‌ها نخستین کسانی بودند که به طور رسمی موضوع حمله به ایران را مطرح کردند. در روز اول تیر ایوان مایسکی^{۴۳}، سفیر شوروی در لندن، درخواست ملاقات با ایدن را کرد و به او گفت دولتش آمادگی دارد همراه با بریتانیا مقدمات حمله نظامی به ایران را فراهم کند. دو کشور می‌توانستند نخست نفرات خود را گرد آورند، سپس خواسته‌های خود را عنوان کنند و اگر با خواسته‌های آنها موافقت نشد وارد عمل شوند. مایسکی گفت درخواست‌ها باید به شرح زیر باشد: "نخست، همان گونه که بریتانیا اظهار داشته بود، اخراج آلمان‌ها؛ دوم، حق عبور آزادانه نفرات روسی و تجهیزات جنگی در تمام راه‌آهن سراسری ایران." ایدن وانمود کرد که این درخواست دوم با "اصرار ما مبنی بر این که ایران باید به دلیل نیاز به بی‌طرفی کامل آلمانی‌ها را اخراج کند" به سادگی جور در نمی‌آید. شاید دشوار باشد که همزمان از دولت ایران بخواهیم تسهیلاتی را در اختیار اتحاد شوروی و شاید خود ما بگذارد که با

⁴³ . Ivan Maisky

بی‌طرفی منافات دارد.^{۴۴} مایسکی، به قیاس، موضوع بی‌طرفی ظاهری سوئد در عین اینکه تسهیلات زیادی در مورد عبور افراد آلمان در اختیار آنها گذاشته است را مطرح کرد. ایدن پذیرفت که سوئد مثال خوبی در مورد رویه پیشنهادی است و قول داد در این باره با همکارانش حرف بزند.^{۴۴}

به هر حال نه ایدن و نه چرچیل، هیچ یک، مایل نبودند قوای شوروی در ایران ریشه بدوانند. در حالی که پیمان شوروی و آلمان هنوز پا بر جا بود، دولت هندوستان به شدت با این ایده مخالفت کرده بود. ایدن عمداً به بولارد دستور نداد موضوع را با رضاشاه در میان بگذارد. بولارد هم، به نوبه خود، با شاه میانه‌خوشی نداشت. در مدت یک سال و نیمی که او در ایران بود، به ندرت با شاه ملاقات کرده بود و می‌اندیشید که او فردی منزوی است. بر اساس عقایدی که گفته می‌شد ولیعهد در مورد جنگ ابراز داشته، بولارد اکنون به این نتیجه رسیده بود که شاه و وارث او گمان می‌کنند آلمان شکست ناپذیر است و تا حدودی به همان دلیل گرایش به هواداری از آلمان دارند. اصرار شاه بر دریافت حق امتیاز بیشتر برای نفت هم بولارد را دلگیر کرده بود. تصویری که او اینک از شاه در ذهن خود ساخته بود و به دیگران القا می‌کرد، تصویر دیکتاتوری کج‌خلق و فاسد بود که مردم از او متنفر بودند. کمی بعد که شاه تبعید شد بولارد ایرانی‌ها را که برای شاه در تبعید خود ابراز احساسات می‌کردند، "ملتی فرومایه" خواند.^{۴۵} بولارد و وزارت امور خارجه انگلستان فکر می‌کردند که شاه ممکن است استعفا ندهد ولی به هر حال او باید می‌رفت. جانشینی شاهزاده قاجار به نظر آنها عملی نبود، مگر اینکه یکی از بلندپایگان

⁴⁴ . Foreign Office to Moscow, 1 August 1941. No: 945, FO 371/27196.

⁴⁵ . From Tehran to Foreign Office, 25 October 1941, No: 1037, FO 371/27248.

نشستن بر تخت شاهی ۱۳۱

بومی از او حمایت می‌کرد. ولیعهد گزینه بدی نبود اما آنها تصور می‌کردند که پس از برکناری رضاشاه، کنار آمدن با هیچ یک از افراد خاندان پهلوی آسان نیست. در اوائل مرداد بولارد توصیه کرد که کمک مالی انگلستان به ایران به گونه‌ای تنظیم و عرضه شود که بین شاه و دولت تفرقه ایجاد کند، ولی ایدن پس از تأمل بیشتر به این نتیجه رسید که این کار عملی نیست.^{۴۶}

علی منصور، نخست وزیر، و جواد عامری، جانشین وزیر امور خارجه، مخاطبان ایرانی بولارد و اسمیرنوف (به ترتیب نمایندگان انگلستان و شوروی) بودند. به گفته منصور ایران اصول بی‌طرفی را به دقت رعایت می‌کرد. در ایران آلمانی‌ها به هیچ روی تهدیدی برای متفقین به شمار نمی‌رفتند. افزون بر این آلمانی‌ها تنها بیگانگانی نبودند که در ایران حضور داشتند، افراد بسیاری از ملیت‌های دیگر مثل هندی‌ها، عراقی‌ها، و انگلیسی‌ها هم بودند. در واقع مقامات انگلیسی اطلاعاتی کامل در مورد آلمانی‌ها داشتند و از جمله تعداد، نام و دلیل حضور آنها در ایران را می‌دانستند، و با توجه به مراقبت و هوشیاری ایران مقامات انگلستان حتماً می‌دانستند که افراد آلمانی به هیچ روی تهدیدی برای آنها به شمار نمی‌روند. دیری نگذشت که دولت ایران تشخیص داد که شاید دلایل دیگری برای فشار متفقین وجود دارد و تمرکز بر حضور آلمانی‌ها در ایران فقط سرپوشی برای آن نیت پنهانی است. شاه به منصور و عامری دستور داد این پرسش را با نمایندگان انگلستان و شوروی در میان بگذارند. آنها

۴۶. نگاه کنید به مراسلات بین بولارد و وزارت امور خارجه:

۱۳۲ زندگی و زمانه شاه

چنین کردند، ولی به گفته منصور پاسخ همچنان همان بود: متفقین از سیاست بی‌طرفی ایران راضی بودند؛ حضور آلمانی‌ها در ایران مسئله اصلی بود. منصور به سفیر ایران در لندن دستور داد همین پرسش را با ایدن، وزیر امور خارجه، در میان بگذارد. پاسخ همان بود که منصور از بولارد شنیده بود.

شاه قانع نشده بود و بر دریافت پاسخی منطقی پافشاری می‌کرد. در روزهای میانی ماه مرداد منصور از شاه پرسید که شاید ایران با وجود زیان‌های اقتصادی و مالی که متحمل خواهد شد، مجبور است از آلمانی‌ها بخواهد که همگی ایران را ترک کنند. شاه در آغاز تمایلی به این کار نداشت ولی کمی بعد رضایت داد. منصور و عامری نزد اروین اتل^{۴۷}، کاردار آلمان، رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. او موافقت کرد وضع بغرنج و استدلال ایران را با دولت متبوع خود در میان بگذارد. پس از مقداری نامه‌نگاری اتل به اطلاع منصور رساند که دولت آلمان درخواست ایران را پذیرفته است و به مناسبات دوستانه خود با ایران ادامه می‌دهد. نماینده آلمان افزود: "این موضوع مطابق میل ایران حل می‌شود ولی این پایان کار نیست. مقامات بریتانیا و شوروی برنامه‌های دیگری دارند، که با این کار عملی نمی‌شود."

شاه از نتیجه کار خرسند بود و به منصور دستور داد به اطلاع دو نماینده برساند که اکنون که دولت ایران توافق آلمان را در مورد خروج تمام افراد آلمانی به دست آورده است، دیگر دلیلی برای مشاجره باقی نمی‌ماند. منصور به عامری و حمید سیاح، مدیر سیاسی وزارت امور خارجه، دستور داد موضوع

⁴⁷ . Ervin Etel

نشستن بر تخت شاهی ۱۳۳

را به اطلاع بولارد و اسمیرنوف برسانند. سیاح نتیجه را به صورت مکتوب به اطلاع منصور رساند:

۱۱ اوت ۱۹۴۱ (مرداد ۱۳۲۰)

جناب منصور

نخست وزیر

حسب الامر، در ساعت مقرر به سفارت شوروی در زرگنده رفتم تا پاسخ یادداشت ۶ اوت را به اطلاع اسمیرنوف، سفیر شوروی، در مملکت شاهنشاهی برسانم. به دلیل کسالت آقای اسمیرنوف، آقای نیکولایوف، کنسول سیاسی سفارت مرا به حضور پذیرفت. حسب الامر، به او گفتم که با توجه به این که سفارت یادداشتی مکتوب برای دولت شاهنشاهی ارسال داشته است، دولت شاهنشاهی هم بالاجبار بر اساس مقررات بی طرفی پاسخی مکتوب عرضه می‌دارد. به هر حال دولت شاهنشاهی رسماً به من مأموریت داده است که شفاهاً به عرض شما برسانم که به منظور از میان بردن هر گونه سوء تفاهم دولت ایران تصمیم گرفته است تمام افراد آلمانی تحت استخدام خود را ظرف دو هفته از ایران اخراج کند. آقای نیکولایوف پرسید: "آیا شما اطمینان دارید که آلمانی‌ها ظرف این مدت ایران را ترک می‌کنند؟" من پاسخ دادم که مطمئن هستم. امضا حمید سیاح.^{۴۸}

سفارت آلمان در تهران از دولت درخواست کرد که به اداره پلیس دستور دهد در صدور روادید خروج برای اتباع آلمانی تعجیل کند و از سفارت ترکیه هم بخواهد در مورد صدور روادید عبور همین کار را بکند. به هر حال تمام این کارها بی‌فایده بود. منصور می‌نویسد: "در ساعت ۴ صبح ۳ شهریور ۱۳۲۰

۴۸. علی منصور، خاطره، در *رضاشاه در آینه تاریخ*، ویراستار ابراهیم صفایی، لس آنجلس، ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، صص.

سفرای شوروی و بریتانیا، بدون هیچ گونه اطلاع قبلی، به خانه من آمدند و یادداشت‌هایی مبنی بر نگرانی کشورهای خود از مسائلی که پیش از این با احترام و اطمینان پاسخ گفته شده‌اند، تسلیم کردند. در آن یادداشت‌ها آنها به احتمال اقدام نظامی متعاقب سخن گفته بودند، در حالی که در همان زمان حملات نظامی به شهرهای بی‌دفاع مرزی ایران را از هوا و زمین آغاز کرده بودند.^{۴۹} منصور به رفتار بی‌سابقه متفقین، یعنی حمله بدون هشدار قبلی به کشوری بی‌طرف که هر چه را از او خواسته‌اند انجام داده است، اعتراض کرد. او از متفقین خواست عملیات خود را متوقف کنند تا ایران بفهمد آنها واقعاً چه می‌خواهند. نمایندگان دو کشور این درخواست را نپذیرفتند و فقط گفتند آنها اظهارات منصور را به کشورهای متبوع خود ابلاغ خواهند کرد.

در ساعت ۴:۳۰ صبح منصور به عامری خبر داد و دو نفری به کاخ تابستانی سعدآباد رفتند تا به شاه گزارش دهند. شاه مبهوت شده بود. پرسید "چرا؟ هیچ دلیلی ارائه کرده‌اند؟" او به عامری دستور داد که سفرای انگلستان و شوروی را به حضور او بیاورد. مدتی طول کشید تا عامری سفر را از رختخواب بیرون بکشد؛ ولی سرانجام هر سه به حضور شاه شرفیاب شدند. شاه به عامری دستور داد از آنها بپرس چرا این کار را کرده‌اند؟ عامری پرسش شاه را برای بولارد ترجمه کرد و او هم که اندکی روسی بلد بود آن را برای اسمیرنوف تکرار کرد. دو سفیر، پس از بحثی کوتاه به زبان روسی، آنچه را قبلاً به منصور گفته بودند تکرار کردند: آنها فقط می‌دانستند که دولت‌های متبوع‌شان به آنها دستور داده بودند یادداشت‌ها را تسلیم کنند. شاه عصبانی بود. "من مسئولیت‌های خاص خودم را دارم. من باید بدانم چرا نیروهای شما به این

کشور حمله کرده‌اند. شما به ما اعلام جنگ نکرده‌اید. حمله به کشوری دیگر مستلزم اعلام جنگ است، اعلام جنگی منطقی، ولی ما مناسبات حسنه‌ای داشتیم. پس دلیلش چیست؟" پاسخ همان بود. ما نمی‌دانیم. "شما این را هم نمی‌دانید که من وظایفی دارم که باید آنها را به جا آورم؟ من باید بدانم که آیا کشورم در حال جنگ است یا نه. این ممکن نیست. اگر درخواستی داشتید چرا به ما نگفتید؟" عامری که این گفته‌ها را ترجمه می‌کرد تأکید داشت که بولارد به آنها پاسخ گوید: "شاهنشاه از شما سؤال می‌کند. شما باید به او پاسخی بدهید." بولارد پس از صحبت با اسمیرنوف سرانجام گفت به عقیده آنها مسئله حضور آلمانی‌ها در ایران مطرح است. شاه گفت: "من تمام آلمانی‌ها را از ایران اخراج می‌کنم. بعد چی؟" سفرا بار دیگر با هم تبادل نظر کردند و سپس برای مشورت با دولت‌های مطبوع خود و بازگشتن با پاسخی مناسب وقت خواستند.^{۵۰} همان روز صبح مولوتوف به ساعد، سفیر ایران، گفته بود که متفکین به این دلیل به ایران حمله کردند که ایران برای اخراج آلمانی‌ها هیچ اقدامی نکرده بود. او ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را اساس اقدام شوروی دانسته بود و اظهار داشته بود که به محض جلوگیری از تهدید آلمان، نیروهای شوروی ایران را تخلیه می‌کنند.^{۵۱}

همان بعدازظهر، منصور آنچه را رخ داده بود به اطلاع مجلس رساند. شاه هم تلگرامی به فرانکلین روزولت، رئیس جمهور امریکا، فرستاد و از او درخواست کرد برای برقراری صلح میانجیگری کند. ایرانی‌ها احترام زیادی

۵۰. جواد عامری، ویراستار صفایی، پیشین، صص. ۲۸۰-۲۷۸.

۵۱. گاهنامه، ۱: ۱۷۴.

برای امریکایی‌ها قائل بودند، که بخشی از آن ناشی از رفتار مثبت لویی گوته دریفوس^{۵۲}، سفیر ایالات متحده، و کارهای خیریه خانم دریفوس در زاغه‌نشین های جنوب تهران بود.^{۵۳} به هر حال دریفوس میانه خوشی با بریتانیایی‌ها یا روس‌ها نداشت و دیری هم نگذشت که مناسباتش با نیروهای نظامی ایالات متحده در خلیج فارس با دشواری‌هایی روبرو شد. منصور معتقد بود که بریتانیایی‌ها و روس‌ها دست به دست هم دادند تا دریفوس را از امور مربوط به جنگ دور نگهدارند و کمی بعد کاری کردند که او از ایران منتقل شد.^{۵۴} روزولت هم که در جریان امور قرار گرفته بود، فقط با پاسخی عاری از تعهد به شاه ایران اطمینان داد که استقلال ملی ایران و تمامیت ارضی این کشور رعایت می‌شود. چهار سال بعد این اطمینان شدیداً مورد پرسش قرار گرفت. همان گونه که بعدها جورج لنچاوسکی اشاره کرد، اگر ایالات متحده در چند مورد موضع خود را روشن می‌کرد، "می‌توانست مانع از بروز بسیاری از رخدادهای ناگوار شود."^{۵۵}

رضاشاه فرمان بسیج عمومی داد. لشکرهای یک و دو از پایتخت بیرون رفتند و در اطراف آن موضع دفاعی گرفتند. ستاد جنگ فرماندهی کل قوا در باشگاه افسران، به فرماندهی سرلشکر عزیزالله ضرغامی، رئیس ستاد ارتش، تشکیل شد. افراد ذخیره به خدمت فرا خوانده شدند. ولی روشن بود که جنگ بی‌فایده است. در روز چهارم شهریور شورای جنگ پیشنهاد آتش‌بس یکجانبه

⁵² . Louis Goethe Dreyfus

⁵³ . George Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, Westport, Connecticut, Greenwood Press, 1949, pp. 281-283.

⁵⁴ . ابراهیم صفایی. پیشین. ص. ۳۹۱.

⁵⁵ . Lenczowski, Op. cit. p. 283.

نشستن بر تخت شاهی ۱۳۷

داد و شاه هم تأیید کرد. آن روز عصر شاه اعضای هیئت دولت را به کاخ سعدآباد فرا خواند و اعلام داشت که قصد دارد استعفا بدهد. "هرچه از دست‌مان بر می‌آمد کردیم تا مانع از در گرفتن این جنگ شرارت‌بار در سرزمین‌مان شویم. هیچ دلیل دیگری برای این اقدام حاد آنها وجود ندارد جز این که می‌خواهند نظام ما را از بین ببرند و جلوی پیشرفت ما را بگیرند که با کار و تلاش فراوان به دست آورده‌ایم. اصل قضیه این است که آنها مرا دشمن خود می‌دانند زیرا از این سرزمین حفاظت کرده‌ام. من مایل نیستم علت خصومت نسبت به کشور و ملت و مایه بدبختی آنها شوم. بنابراین تصمیم گرفته‌ام استعفا بدهم." او سپس به منصور نگریست و به او گفت بیانیه‌ای مناسب را تنظیم کند تا به مجلس اعلام گردد.^{۵۶}

اعضای هیئت دولت به اتفاق آرا با این تصمیم مخالفت کردند. وزرا گفتند تصمیم شاه در مورد استعفا برخلاف تمام اقداماتی است که او برای ساختن کشور انجام داده است. استعفای او به منافع ملی ایران لطمه می‌زند و حتی استقلال کشور را به خطر می‌اندازد. شاه از آنها خواست با یکدیگر مذاکره و گفتگو کنند و سپس در دیداری "نظر سنجیده" آنان را گوش می‌دهد. اعضای هیئت دولت فوری در کاخ جلسه‌ای تشکیل دادند و به بحث درباره این موضوع پرداختند و دوباره به همان نتیجه رسیدند. سپس در حضور شاه و ولیعهد منصور نتیجه مشورت هیئت وزرا را اعلام کرد: استعفای شاه در این زمان به نفع ملت نیست. اما، با توجه به وقایع اخیر، هیئت دولت به این نتیجه رسیده بود که اجازه شاه برای استعفا دادن را کسب کند. او و همکارانش

۵۶. گاهنامه، ۱: ۱۷۴؛ روزشمار، ۱: ۳۲۹؛ صفایی، پیشین، ص. ۳۹۲.

سیاست بی‌طرفی را دنبال کرده بودند. اما اکنون شرایط آشکارا فرق کرده بود. شاه باید دولتی جدید را منصوب می‌کرد که از موقعیتی بهتر برای مذاکره با دولت‌های متجاوز برخوردار باشد. همچنین لازم بود شورایی از دولتمردان مسن‌تر تشکیل می‌شد تا به بررسی عمیق وضعیت موجود بپردازند و در مورد سیاست نظر مشورتی بدهند. شاه به این سخنان گوش داد و در پایان گفت بزودی هیئت دولت را از تصمیم خویش آگاه می‌کند.^{۵۷} صبح روز بعد، پنجم شهریور، شاه به اطلاع منصور رساند که فعلاً تصمیم گرفته است استعفا ندهد. بعد از ظهر همان روز هیئت دولت را فرا خواند تا دربارهٔ دولت بعدی با آنان مشورت کند. رضاشاه مجید آهی، وزیر دادگستری، را برای سمت نخست وزیری پیشنهاد کرد، ولی آهی با توجه به این که در این دوره دولتمردی با تجربه‌تر مورد نیاز است، درخواست کرد او را معذور دارند و بلافاصله محمد علی فروغی را برای این سمت پیشنهاد کرد که زمانی نخست وزیر شاه بود و اکنون چند سالی می‌شد که مورد عنایت نبود. شاه تمایلی به این کار نداشت. گفت فروغی بیمار و پیر است و چون سال‌ها از امور دولت دور مانده، احتمالاً از کارهای ضروری روز بی‌اطلاع است، "چطور است وثوق‌الدوله را برای این کار در نظر بگیریم." دلیل این پیشنهاد شاید این بود که می‌اندیشید وثوق‌الدوله مناسبات نزدیکی با انگلستان دارد. به عرض رساندند که وثوق در خارج از کشور است. وزرا قول دادند تمام تلاش خویش را به کار گیرند تا نظارت و مباشرت فروغی موفقیت‌آمیز باشد. کشور به تجربه، اعتبار و وقار او نیازمند بود. شاه نصرالله انتظام، رئیس تشریفات دربار، را اعزام داشت تا فروغی را به دربار بیاورد. وقتی آن مرد محترم و سالمند را به حضور رضاشاه آوردند، شاه اظهار داشت "شما آن قدر که به من گفته بودند پیر نشده‌اید." فروغی از

نشستن بر تخت شاهی ۱۳۹

وخامت اوضاع باخبر بود و پیشنهاد شاه را بدون چون و چرا پذیرفت. فروغی در مورد تصمیم خود به برادران و پسرانش گفت: "ملت ما را برای چنین روزهایی پرورده است و بر ما فرض است که خدمت کنیم."^{۵۸} همان روز بعد از ظهر نخست وزیر انتصابی با وزرای موجود نخستین جلسه خود را در حضور شاه برگزار کرد. هیئت دولت از نو تصمیم گرفت آتش بس را به صورت یکجانبه اعلام و درباره شرایط آن با سفرای انگلستان و شوروی مذاکره کند.^{۵۹}

همان روزی که فروغی به سمت نخست وزیری منصوب شد، سفیر انگلستان و وزیر امور خارجه شوروی به ساعد، سفیر ایران در اتحاد شوروی، گفتند که رضاشاه باید برود و وارث قانونی او کسی نیست که متفقین برای تاج و تخت ایران در نظر گرفته‌اند. احتمال دارد یکی از شاهزاده‌های جوان‌تر به این منظور برگزیده شود تا در کنار نایب‌السلطنه‌ای که متفقین از میان دولتمردان ایرانی مورد نظر خود انتخاب می‌کنند، حکومت کند. ساعد اظهار داشته بود که نه قانون اجازه می‌دهد و نه مردم می‌پذیرند که شاه آینده کسی غیر از ولیعهد باشد و به نفع متفقین است که ولیعهد پادشاه شود. ساعد موضوع را به اطلاع فروغی رساند و از او تقاضا کرد مقدمات جلوس ولیعهد به تخت شاهی را سریعاً فراهم آورد.^{۶۰}

۵۸. حبیب لاجوردی (ویراستار)، *خاطرات محمود فروغی*، از مجموعه تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، ۲۰۰۳، ص. ۴۳.

۵۹. مصطفی الموتی "نگاهی به واپسین روزهای سلطنت رضاشاه پهلوی و محمدرضا شاه پهلوی"، در *رهاورد*، شماره ۵۸، صص. ۲۴۴-۲۲۰.

۶۰. ابراهیم صفایی، *خاطرات ساعد*، به نقل از مقاله الموتی، "آخرین روزها..." در *رهاورد*، پیشین، صص. ۲۲۹-۲۲۸.

تا فرا رسیدن ۸ شهریور ۱۳۲۰ دیگر اثری از انضباط نظامی باقی نمانده بود. در آن روز تلاش چند افسر نیروی هوایی برای کودتا ناکام ماند، برخی از آن ها، اما، توانستند با دو هواپیمای کوچک فرار کنند. شورای عالی جنگ تصمیم گرفت تمام احضار شدگان به خدمت سربازی را مرخص کند و این دستور را به سربازخانه‌ها ابلاغ کرد. سربازان، در سراسر کشور، پیاده به جاده‌ها هجوم بردند تا به روستاهای خود بازگردند. شاه مبهوت شده بود. او افسرانی را که این فرمان را صادر کرده بودند فرا خواند و آنها را به خیانت متهم کرد. او قول داد شخصاً سرلشکر احمد نخجوان، کفیل وزارت جنگ، و سرتیپ علی ریاضی، رئیس رکن ۲ ارتش، را که به زعم وی مجرمان اصلی بودند اعدام کند و فقط میانجیگری پسرش او را از این کار منصرف کرد.^{۶۱} همان روز شاه فریدون جم، داماد خود، را احضار کرد و به او دستور داد فرزندانش را به اصفهان ببرد. فقط ولیعهد در تهران ماند.

ولیعهد، که به زودی شاه می‌شد، با واقعیتی سخت و نامنتظر روبرو شده بود. او ظرف چند روز گذشته چیزهای زیادی درباره آدم‌ها، خودخواهی و وفاداری آموخته بود. پدرش در رفتار با دیگران سخت‌گیر بود، ولی همیشه نامهربان نبود. اما تمام کسانی که ولیعهد می‌شناخت از پدرش می‌ترسیدند، و این حالت طبیعتاً احساس او را هم نسبت به آن مرد خشن تحت تأثیر قرار داده بود. درباریان به او گفته بودند که پدرش فقط دو عشق در سر داشت: ولیعهدش و ایران. ولیعهد این حرف را باور می‌کرد ولی دانستن این نکته مایه

نشستن بر تخت شاهی ۱۴۱

آرامش خاطر او نمی‌شد. در خشونت پدر حالتی بود که پسر را می‌آزرد، هر چند به ندرت حاضر به اعتراف این نکته در دل خویش بود. ولیعهد عمیقاً به پدرش وفادار و نگران سرنوشت او بود. او نمی‌خواست ببیند پدرش در شرایطی مشابه با چند روز گذشته به سر برد.

پدر در طول سالیان به او گفته بود که اعتماد کردن به افراد استثنایی در این مورد که پا از حد خود فراتر نمی‌گذارند، حماقت است. پدر گفته بود که خودش حجتی بر این قضیه است. این پند همیشه در ذهن محمدرضا باقی ماند و سال‌ها بعد، پس از آنکه تاج و تخت را از دست داده بود، بارها آن را دلیل این دانست که نخست وزیری مانند بیسمارک یا ریشلیو نداشته است. اکنون اما، در ۲۲ سالگی، این گونه بی‌اعتمادی با غرایز او جور نبود، هم به این دلیل که در "لو روزه" خلاف آن را فرا گرفته بود و هم به این دلیل که فاقد آن خشونت درونی بود که لازمه اعتماد نکردن به همه است. او در مناسباتش با دیگران رفتاری آشکارا دموکراتیک و مهربان داشت. رضاشاه در سفرهایش او را به همراه خود می‌برد و مسئولیت‌هایی گوناگون، به ویژه مسئولیت‌هایی نظامی، به او محول می‌کرد. محمدرضا تقریباً همواره تمایلی به عطف و انصاف داشت. پدرش، مثل بسیاری دیگر، او را فردی معقول ولی مهربان می‌دانست. رضاشاه یکبار به پسرش گفته بود امیدوار است پیش از مرگش همه چیز را سامان دهد و کشوری بسامان برای او به جا گذارد که حکومت کردن بر آن آسان باشد. مرد جوان این گفته را به هیچ روی مثبت تعبیر نکرده بود. در آن وقت آزرده خاطر شده بود و با خودش اندیشیده بود که "آیا او فکر می‌کند من درخور این کار نیستم؟" ولی حالا فکر می‌کرد مملکتی سامان یافته بهترین هدیه

ایی بود که پدرش می‌توانست برای او به جا گذارد. بعدها، وقتی دوران خود او سر آمد، به خاطر می‌آورد که وقتی در جلسه هیئت وزرا کنار پدرش نشسته بود از خود می‌پرسید چطور ممکن بود در حالی که پدرش به ظاهر به این شدت تمام افراد تشکیلات خود را کنترل می‌کرد و یر همه چیز اشراف داشت، چنین فاجعه‌ای رخ دهد. چطور ممکن بود مقامات ارتش، بدون اطلاع او، سربازان را مرخص کرده باشند؟ او یکبار دیگر نزد پدرش شفاعت کرده بود تا آن دو تیمسار را نجات دهد، شاید به این دلیل که خود او نادانسته با ملاحظاتی آنها را به اشتباه انداخته بود. آنها با محمدرضا حرف زده بودند و او هم پاسخی داده بود، ولی آن فرماندهان از رضاشاه دستور می‌گرفتند و زمانی که مورد عتاب وی قرار گرفتند هیچ اشاره‌ای به آن گفتگو نکردند. اگر پدرش که با چنین اقتداری عهده‌دار مسئولیت بود، در بحرانی‌ترین لحظات فرمانروایی خود اشتباه کرده بود، آیا او می‌توانست از پس این کار برآید؟ پدرش وزرا را مورد عتاب قرار می‌داد و شاید ناخواسته به آنها توهین می‌کرد، آیا او در آینده که از حمایت پدر برخوردار نیست، در موقعیت‌های مشابه، می‌توانست خودش را کنترل کند؟

در این هنگام این شایعه را به گوش ولیعهد رساندند که متفقین می‌خواهند عبدالرضا، برادر ناتنی او، را به پادشاهی گمارند، و این حرف به روشنی انعکاس همان مطالبی بود که در مسکو به ساعد گفته بودند و وی با فروغی در میان گذاشته بود. ارنست پرون^{۶۲}، دوست دوران مدرسه او در "لو روزه" بی اندازه نگران بود و از او تقاضا کرد پدرش را وا دارد تا برای پیشگیری از این "فاجعه" دست به هر اقدام لازمی بزند. ولی این امور دیگر به اختیار پدرش

⁶² . Ernest Perron

نشستن بر تخت شاهی ۱۴۳

نبود. حالا فروغی مطرح بود به‌ویژه که اعتقاد شاه به احتمال این که همچنان در مقام شاه به کارش ادامه دهد، روز به روز کمتر می‌شد. او به وزرای خود گفته بود "هدف من هستم" و فروغی هم پیش از پذیرفتن مقام نخست‌وزیری همین‌گونه تصور کرده بود. در روز ۱۱ شهریور ۱۳۲۰ شاه پاسخ بی‌طرفانه روزولت، رئیس‌جمهور امریکا، را به درخواست کمک خود دریافت کرد. این پیام کمکی به او نکرد، ولی نوعی اطمینان خاطر در مورد آینده مملکت به رضاشاه داد و نخست‌وزیر جدید را دلگرم و تشویق کرد که هر چه زودتر بر اوضاع مسلط شود.

تهاجم به ایران در همه جا مردم را ترسانده بود. انحلال ارتش ایران و مردم را بی‌دفاع به حال خود رها کرده بود. با این همه، فرماندهان ارتش رضاشاه به صرف حضور خود توانستند آرامش را حفظ کنند. همان‌گونه که سپهبد کریم وره‌رام تقریباً نیم قرن بعد با حالتی پر احساس به خاطر می‌آورد، احمد امیر احمدی، نخستین و تا آن زمان تنها سپهبد ایران، که پس از تهاجم به ایران به سمت فرماندار نظامی تهران منصوب شده بود، به صرف قدم زدن در خیابان سپه و "تاباندن سبیل خود" شهر را آرام نگه داشت.^{۶۳} به هر حال، ارتش به درد آینده می‌خورد؛ اکنون توپ سیاسی در میدان فروغی بود، و آینده ولیعهد جوان به این بستگی داشت که آن پیرمرد محترم چگونه با آن توپ بازی کند. فروغی بهتر از آنچه انتظار می‌رفت از عهده این مهم بر آمد.

۶۳. گفتگو با تیمسار سپهبد کریم وره‌رام، واشنگتن دی. سی، ۸ اوت ۱۹۸۹.

۱۴۴ زندگی و زمانه شاه

رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ استعفا داد. فروغی متن استعفانامه او را آماده کرد و از شاه خواست به دقت متن را بخواند و هر جا را لازم می‌داند اصلاح کند، اما شاه بدون هیچ اظهار نظری آن را امضا کرد. متن به شرح زیر بود:

نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جواتتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد پردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد، بنابراین امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری ولشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند باید نسبت به ایشان منظور دارند.^{۶۴}

پس از آن شاه در اتوموبیلی بدون ملازم که فقط راننده‌ای آن را می‌راند، عازم اصفهان شد تا به خانواده‌اش ملحق شود. ستوان فریدون جم، داماد او، که خانواده شاه را به اصفهان برده بود چند کیلومتر بیرون از اصفهان به استقبال وی رفت. او بیمار بود، در محل معهود از اتوموبیل بیرون آمد و کنار جاده دراز کشید تا اتوموبیل شاه برسد. احتمالاً چرتش برده بود. با ضربه نوک عصایی بیدار شد. رضاشاه بالای سرش ایستاده و از او می‌پرسید چرا کنار جاده خوابیده است. هر دو سوار اتوموبیل "قدیمی و فکسنی" شاه شدند و به سوی شهر و خانه‌ای راندند که افراد خانواده در آن اقامت گزیده بودند.^{۶۵} زمانی که شاه به طرف ساختمان راه می‌رفت، دخترش اشرف که کنار پنجره نشسته و حیاط را نگاه می‌کرد "مردی بسیار کهنسال" را دید که با دو همراه جلو می‌آمد.

۶۴. گاهنامه، ۱: ۱۸۰.

۶۵. Fereyduun Jam, "In the Service of the Pahlavi Shahs," Op. cit. p. 239.

نشستن بر تخت شاهی ۱۴۵

نزدیک‌تر که شدند از این که تشخیص دادم این پیرمرد در لباس غیرنظامی پدرم است، حیرت کردم. در مدتی کمتر از یک ماه به نظر می‌رسید به قدر بیست سال پیر شده است... در تمام عمرم رضاشاه را فقط در لباس نظامی دیده بودم، و همیشه تصور مردی مغرور و قوی را از او داشتم. کار نیروی حیاتبخش او بود، و حالا ناگهان او تبدیل به مردی بی هدف شده بود، مردی که به قلمرو پیرمردانی فرستاده شده بود که دیگر کارایی نداشتند. موقع عروسی برادرم آرزو کرده بود ده سال دیگر سر کار بماند تا برنامه‌هایی را که آغاز کرده به پایان رساند، ولی زمان لازم برای برآوردن آن آرزو به او داده نشد.^{۶۶}

شاهدخت اشرف تصور کرد شاید پدرش پس از استعفا سگته کرده است.^{۶۷}

صبح روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، پس از آنکه رضاشاه استعفانامه‌اش را که فروغی، نخست وزیر، برای او تنظیم کرده بود، امضا کرد و عازم اصفهان شد، فروغی و علی سهیلی، وزیر امور خارجه، به زرگنده، محل سفارت شوروی رفتند تا استعفای شاه را به اطلاع اسمیرنوف و بولارد برسانند. آن دو از آنجا به مجلس رفتند تا در جلسه اختصاصی آن به منظور اعلام استعفای رضاشاه به نفع ولیعهد، که فروغی وی را "شاه جدید" می‌خواند، شرکت کنند. مجلس، که نمایندگانش به لطف رضاشاه برگزیده شده بودند، به شاه مستعفی نظری محبت‌آمیز نداشت. ولی نمایندگان اهمیت موضوع را درک و با نخست وزیر

⁶⁶ . Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror*, Englewood-Cliff, NJ, Prentice-Hall, 1980, p. 42.

۱۴۶ زندگی و زمانه شاه

همراهی کردند. روز بعد، ۲۶ شهریور، در ساعت ۴:۳۰ بعدازظهر، شاه جوان در مجلس سوگند یاد کرد:

سوگند به کلام الله مجید و خداوند تبارک و تعالی

بسمه تعالی

من خداوند متعال را گواه گرفته، به کلام الله مجید و هر آنچه در نزد خداوند محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام عمر خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت و ایران را نگهبان و طبق آن و قوانین سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند عزّ شأنه را حاضر و ناظر دانسته و منظوری جز سعادت و عظمت دولت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ملت ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌نمایم.^{۶۸}

نمایندگان به گرمی از شاه جدید استقبال کردند. او پس از آنکه سوگند یاد کرد درباره حکومت قانون، مشروطیت، تفکیک قوا و اهمیت همکاری نزدیک دولت و مجلس "در این روزهای تیره و تار اشغال خارجی"^{۶۹} سخن گفت. او گفت میراث خود را به دولت واگذار می‌کند. وقتی شاه جدید از مجلس به قصر باز می‌گشت، مردم که در خیابان‌ها ازدحام کرده بودند به گرمی از او استقبال کردند و شور و نشاط آنها بیش از انتظار یا تمایل متفقین بود. فروغی که شاه جوان را در رفتن و بازگشتن از مجلس همراهی می‌کرد اظهار داشت: "امروز مردم سلطنت اعلیحضرت را تضمین کردند."^{۷۰} دیگران اظهار داشتند

۶۸. گاهنامه، ۱: ۱۸۱.

۶۹. همان.

۷۰. خاطرات محمود فروغی، ویراستار حبیب لاجوردی، طرح تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، ۲۰۰۳، ص.

نشستن بر تخت شاهی ۱۴۷

مردم تقریباً شاه و کالسکه او را روی دست بلند کرده بودند. سر ریدر بولارد، سفیر انگلستان، متوجه این شادی و سرور شد ولی در گزارش خود حالتی بی‌طرفانه و سرد داشت: "شاه جوان در نخستین حضور عام خود مورد استقبالی خودجوش قرار گرفت که احتمالاً بیشتر ناشی از آرامش خاطر رفتن پدرش بود تا علاقه مردم به خود او." بولارد گزارش داد که گمان می‌رفت مرد جوان به آلمان گرایش و با سفارتخانه آن کشور مناسباتی نزدیک دارد، "ولی این وضع امکان دارد مصلحت‌آمیز بوده باشد،" اما "برای او شخصیتی قوی قائل نیستند"، که "اگر درست باشد برای اوضاع فعلی مناسب است."^{۷۱} این گزارش حاکی از سؤطن شدید مقامات بریتانیا نسبت به خاندان پهلوی است. بولارد هشدار می‌دهد که به هر حال شاه جدید نباید فوری و بدون تأمل به عنوان "پادشاهی الزاماً بد" برکنار شود زیرا "فعالاً گزینه دیگری وجود ندارد و گزینش هر فرد دیگر مستلزم صرف وقت و موجب تأخیر است و باعث دسیسه‌های فراوان می‌شود." به هر حال این موضوع اهمیت زیادی نداشت. "اگر شاه فعلی مناسب نباشد کمی بعد می‌توانیم از دست او خلاص شویم." در این فاصله "احتمال دارد بتوانیم مانع از آن شویم که لطمه زیادی وارد آورد."^{۷۲}

فروغی به شاه جوان گفت که باید مراقب متفقین باشد. متفقین پس از آنکه دریافتند گزینه شاهزاده قاجار عملی نیست، ناگهان فکر برقراری جمهوری

⁷¹. Sir Reader Bullard to Mr. Eden, September 26, 1941, Intelligence Summary, No. 132, E 6869/268/34, FO 371/27188.

⁷². Ibid.

به ریاست فروغی برای آنها مطرح شده بود.^{۷۳} البته این گزینه هم عملی نبود. فروغی هم مثل دیگر مقامات کشوری و نظامی تن به این کار نمی داد. شاه جوان می دانست که مقامات انگلیسی و روسی دوست نداشتند او بر تخت ایران بنشیند و اگر مجالی پیدا می کردند در پی گزینه‌ای دیگر بودند. ولی او این را هم می دانست که آنها در عمل گزینه‌های زیادی پیش رو نداشتند زیرا نه به دنبال گزینه‌ای مشابه بودند و نه به دلایلی مشابه به دنبال آن بودند. مقامات بریتانیا به دنبال حکومتی مطیع بودند که همانند آغاز قرن گوش به فرمان آنها باشد؛ مقامات شوروی معتقد بودند خلاص شدن از دست شاه نخستین گام برای استقرار جمهوری شورایی ایران است، و همین باعث می شد که فکر استقرار جمهوری در ایران برای مقامات بریتانیایی خوشایند نباشد. با وجود این شاه با احتیاط پیش می رفت. او چند پیام برای بولارد فرستاد و او را از "همکاری صمیمانه" خود مطمئن کرد. در عین حال از بولارد و اسمیرنوف پرسید که آیا مایل هستند متفقاً ایران را اداره کنند یا موافق هستند حکومتی ایرانی بر کشور فرمان برانند. اگر مورد دوم مورد نظر آنهاست، پس "چگونه ممکن است حکومتی از اقتدار برخوردار باشد در حالی که پایتخت در محاصره قوای خارجی است."^{۷۴} شاه جوان تلگرافی برای جورج، پادشاه انگلستان، فرستاد تا به اطلاع وی برساند که خودش بر اساس قانون اساسی بر تخت شاهی نشسته است. او نوشت آرزوهایی صمیمانه برای رفاه ملتش دارد و امیدوار است با وظیفه سنگینی که بر دوش گرفته است، بتواند نتیجه‌های دلخواهش را به بار بیاورد. مایل است فکر کند که پادشاه بریتانیا دوستی خود را

۷۳. لاجوردی، پیشین. ص. ۶۴. من در سازمان اسناد دولتی انگلستان هیچ منبعی ندیدم که اشاره‌ای به احتمال برقراری جمهوری ایران داشته باشد مگر در ارتباط با آنچه مقامات شوروی به خاطر منافع خود می‌خواستند. به هر حال، معنای این گفته این نیست که چنین امکانی هرگز بررسی نشده است.

74. Bullard to Eden, September 26, 1941, Op. Cit.

نشستن بر تخت شاهی ۱۴۹

از وی دریغ نمی‌دارد همان گونه که او هم، به نوبه خود، از تجدید بهترین مناسبات ممکن بین دو پادشاه و کشورهای آنها استقبال می‌کند. او بهترین آرزوهای خود را همراه با دوستی پایدارش نثار خانواده سلطنتی کرد. پاسخ دریافتی رسمی بود و جورج، پادشاه بریتانیا، او را از "دوستی و حمایت" خویش مطمئن کرده بود.^{۷۵}

در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ شاه فرمانی عمومی در مورد بخشودگی زندانیان سیاسی و غیرسیاسی، از جمله دو افسری که پدرش آنها را به دلیل مرخص کردن سربازان در دوران جنگ، به خیانت متهم کرده بود، صادر کرد. همان روز مجید آهی، وزیر دادگستری، نامه رضاشاه را که تمام اموال منقول و غیرمنقول خود را به پسرش بخشیده بود و همچنین اعلامیه شاه جدید را که هر چه را از پدرش دریافت داشته بود به دولت انتقال می‌داد، در مجلس قرائت کرد.^{۷۶} بولارد در نامه‌ای به ایدن اموال بخشوده شده را به استهزا "هدایایی سخاوتمندانه"^{۷۷} نامید.

روزی که شاه جدید سوگند یاد کرد قوای متفقین وارد تهران شدند. ترس تمام وجود شهروندان را فرا گرفته بود. ثروتمندان که می‌خواستند از چنگ روس‌ها بگریزند به جنوب و غرب کشور، یا هر جا می‌توانستند، رفتند.

⁷⁵ . FO 371/27197

این تلگرام به زبان فرانسوی نوشته شده است و با جمله‌ای احترام‌آمیز و رسمی پایان می‌گیرد -خواهشمندم مراتب- در پاسخ پادشاه انگلستان به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ جمله‌ای مشابه به چشم نمی‌خورد.

⁷⁶ . گاهنامه، ۱: ۱۸۲-۱۸۱؛ روزشمار، ۱: ۳۳۵-۳۳۳.

⁷⁷ . Bullard to Eden, September 26, 1941, Op. Cit.

۱۵۰ زندگی و زمانه شاه

مستمندان، نگران از این که آینده آستن چه حوادثی است، در شهر ماندند. فروغی، که گاهی حرف‌هایش در حدی مضحک ساده‌لوحانه می‌آمد، تلاش کرد ملت را آرام کند: "آنها می‌آیند و می‌روند ولی با ما کاری ندارند." چنین اظهاراتی از احساس ترس شهروندان نمی‌کاست، به ویژه که غذا هم مثل رعایت قانون و نظم به مسئله‌ای بدل شده بود و سربازانی که به خانه می‌رفتند انواع و اقسام سلاح‌هایی را به همراه داشتند که اینک در سراسر کشور پخش شده بود. به ارتش فرمان داده بودند که این سلاح‌ها را جمع‌آوری کند و ارتش هم برای تسلیم آنها زمانی را مقرر کرده بود ولی همه می‌دانستند که این کار دشواری است زیرا دیگر کسی به این فرمان‌هایی که زمانی بدون چون و چرا مطاع بودند، اعتنا نمی‌کرد. ناگهان ارتش که از زمان روی کار آمدن رضاشاه در سال ۱۳۰۴ نقشی در سیاست نداشت به بازیگر اصلی صحنه سیاسی بدل شد. رشته‌های پیوند ارتش با سلطنت هنوز وجود داشت ولی بی‌تردید، اگر نه از نظر وفاداری دست کم از نظر انضباط نظامی سست شده بود.

نظیر تغییرات ارتش در عرصه سیاسی غیرنظامی هم صورت گرفت و این تغییرات در این برهه از زمان شکل و معنایی جدید پیدا کرده بود. سکوتی که سال‌ها حکمفرما بود جای خود را به اظهار نظرهایی داد که بدون هیچ گونه مانعی ابراز می‌شد. در روز ۷ مهر گروهی در خانه یکی از شاهزادگان قاجار به نام سلیمان میرزا اسکندری گرد آمدند تا حزب توده ایران را تأسیس کنند. سلیمان میرزا، مرد محترمی از نظام پیشین و عضو سابق حزب اجتماعیون عامیون، حزبی با گرایش‌های چپ، بود و در گذشته چند بار، از جمله در دوره رضاخان، در هیئت دولت سمت‌هایی را پذیرفته بود. او اعتباری به حزب می‌داد ولی پیشنهاد دهنده اصلی آن نبود. آن امتیاز به بستگان وی، عباس و

نشستن بر تخت شاهی ۱۵۱

ایرج اسکندری، تعلق گرفت که افراد فعال‌تر و ایدئولوژیک‌تر خانواده بودند و همچنین دیگر کمونیست‌های ثابت قدم مثل رضا روستا، عبدالصمد کامبخش، آرداش آوانسیان، و رضا رادمش. ولی این حزب در آغاز، برخلاف میل چند تن از اعضای اولیه آن، قرار نبود حزبی انقلابی باشد. حزبی کمونیست ممکن نبود بدون اجازه و رهنمودهای سفارت شوروی به وجود آید و دولت شوروی بیش از هر چیز نگران پیشروی ارتش آلمان بود. آن دولت به هیچ روی مایل به خصومت ورزیدن نسبت به انگلستان، متحد اصلی خود در آن زمان، یا نسبت به امریکا نبود. در این دوره میهن بر مارکسیسم - لنینیسم ارجحیت داشت و استالین با دوباره مطرح کردن نام قهرمانان سنتی روسیه این کار را انجام داد، قهرمانانی مثل الکساندر نوسکی^{۷۸}، قدیس کلیسای ارتدکس، که باعث شکست سوئد در قرن سیزدهم شد، یا میخائیل ایلاریونویچ کوتوزوف، فیلمارشالی که با عقب‌نشینی حساب‌شده و کشاندن ارتش بزرگ ناپلئون به درون سرزمین پهناور روسیه، که ارتش منهزم روسیه هرچه قابل استفاده در آن را در نیمه زمستان به آتش کشیده بود، امپراتور را شکست داد.

بنابراین در آن دوره باید ترس و سؤظن متفکین تخفیف پیدا می‌کرد. رهنمودها لابد دست کم باعث شگفتی برخی از اعضای حزب توده شده بود. بنا بود این حزب قانونی و نیز به ظاهر و در عمل به قانون اساسی و رژیم سلطنتی ایران وفادار باشد. از نظر ایدئولوژی هم نباید به مارکسیسم - لنینیسم وابستگی می‌داشت؛ هیچ عاملی در آن نباید نشان‌دهنده تمایلات انقلابی می‌بود. باید کاملاً از متفکین پشتیبانی می‌کرد - با هواداران آلمان، ایتالیا و ژاپن در ایران می‌جنگید و بدون قید و شرط از مواضع بین‌المللی روسیه، انگلستان و ایالات

⁷⁸ . Alexander Nevski

متحدۀ امریکا حمایت می‌کرد. البته اتحاد شوروی در ارجحیت بود؛ هر چند این حزب در هیچ شرایطی نباید تصمیماتی می‌گرفت که احتمالاً متفقین روسیه را مکدر می‌کرد. حزب توده باید در پی جذب شخصیت‌های ملی بر می‌آمد، یعنی افرادی که گرایش به کمونیسم نداشتند ولی از نظر سیاسی و اجتماعی مورد احترام بودند. در ضمن فعالیت‌های این حزب بنا نبود به منافع اقتصادی متفقین لطمه بزند، برای مثال موجب اعتصابات کارگری و بسته شدن کارخانه‌ها شود.^{۷۹} با عقب‌نشینی ارتش آلمان، اوضاع تغییر می‌کرد ولی در این زمان در برنامه حزب توده هیچ چیز وجود نداشت که شاه جوان با آن موافق نباشد. در واقع، یک سال بعد، زمانی که شاه با شماری از اعضای حزب توده که به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند، ملاقات کرد، او آنها را به این خاطر که به اندازه کافی به وضع وخیم زنان توجه نکرده‌اند، سرزنش کرد و گفت: "شاید در طرح‌های آتی به این موضوع پردازید."^{۸۰}

در ماه‌های بعد افراد سرشناسی که در دوران فرمانروایی شاه قبلی اجازه ورود به عرصۀ سیاسی را نیافته بودند، دوباره در این عرصه ظاهر شدند. احمد قوام از اروپا، سید ضیاءالدین طباطبایی از فلسطین، محمد مصدق از ملک خود در احمدآباد به تهران برگشتند. این سه نفر از نظر کیفی، به دلیل ماهیت و ویژگی‌های چالش‌های آنها نسبت به سلطنت، با دیگر حریفان غیرنظامی تفاوت داشتند. شاه به تدریج فرا گرفت چگونه با آنها کنار بیاید و این تجربه بر شیوۀ رفتار وی در مورد کارش، حکومتش، ملتش و کشورش اثر گذاشت.

۷۹. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، ۱۳۶۲، صص. ۱۸-۱۷.

۸۱. به گفته حاج آقا رضا رفیع، دوست مورد وثوق شاه. رفیع این دیدار بین شاه و سران حزب توده را با شرکت فریدون کشاورز، پزشک اطفال که رهبر حزب شد، ترتیب داده و خود در آن جلسه حاضر بود

البته شاه بیش از همه چیز نگران پدرش بود که او را زندانی مقامات بریتانیا در جزیره موریس می‌دانست. شاه پیشین سوار بر کشتی پستی باندرای ایران را به قصد اقیانوس هند ترک کرد، با این گمان که آزادانه می‌تواند مقصد نهایی خود را انتخاب کند. ولی او را در جزیره موریس، جزیره‌ای کوچک و گرمسیری در شرق ماداگاسکار در آبهای جنوب اقیانوس هند، پیاده کردند، هوای آن جزیره به هیچ وجه با مزاج او سازگار نبود. به نظر او آن جزیره نفرت‌آور آمد. او سر بی. کلیفورد، حاکم بریتانیایی جزیره، را فرا خواند و به دلیل هم آب و هوا و هم شرایط اجتماعی به زندگی در آن جزیره اعتراض کرد. مهم نبود که او اجازه داشت در تمام جزیره آزادانه بگردد؛ کل جزیره مثل زندان بود. او مایل بود به کشوری بی‌طرف برود که با بریتانیا مناسباتی دوستانه دارد. اگر نفوذ آلمان در امریکای جنوبی باعث می‌شد آن منطقه مناسب نباشد او می‌توانست به ایالات متحده برود. می‌خواست هر چه زودتر بداند مقاصد مقامات بریتانیا در باره او چیست.^{۸۱}

در ایران شاه از بولارد پرسید آیا به پدرش اجازه می‌دهند به آرژانتین برود؟ بولارد نسخه‌ای از نامه فرماندار کل بریتانیا در هند را به سهیلی داد تا آن را تسلیم شاه کند، و در ضمن به او بگوید که دولت بریتانیا نگران این است که در امریکای جنوبی امکان دارد برخی از اعضای خاندان سلطنتی آلت دست تبلیغات و شعارهای توخالی آلمان شوند.^{۸۲} نگرانی بولارد این بود که رضا شاه

⁸¹. Governor of Mauritius, Sir B. Clifford to Secretary of State for the Colonies, 24 October, 1941, FO 371/27247.

⁸². Bullard to Foreign Office, No. 1037, 24 October 1941, E 6943 FO 371/27248.

در ایران محبوب شده بود. "این خصوصیت این مردم فرومایه است که شاه پیشین، به عنوان قربانی بریتانیا، دوباره محبوب شده است. این اسطوره شکل گرفته است که ما خودمان را از شر شاه خلاص کردیم زیرا او از استقلال ایران دفاع می‌کرد و می‌خواست کشور را مدرن کند، در حالی که ما می‌خواهیم آن را عبد و عبید خود نگه داریم و کاری کنیم که به دوره استفاده از شترها بازگردد. احتمالاً تبلیغات هواداران آلمان در این قضیه مؤثر است، ولی این فکر تا حدودی هم به این دلیل به وجود آمده که ایرانی‌ها دوست دارند شاه پیشین را با ناپلئون مقایسه کنند و اعتقاد به این که آنها برده فرمانروایی بوده‌اند که مرد بزرگی به شمار می‌آمده، باعث می‌شود کمتر احساس خفت و خواری کنند."^{۸۳}

تلگرام بولارد در لندن سر و صدا به پا کرد. مأموران دولت در یادداشت‌هایی که رد و بدل می‌کردند ایرانیان را "نژادی غیرمنطقی" می‌نامیدند. با وجود این "اسطوره پهلوی" خطرناک بود و نیاز به "توجه جدی" داشت و نباید اجازه می‌دادند گسترش یابد. رفتن شاه پیشین به کشوری بی‌طرف، یعنی جایی که نمی‌شد او را کاملاً تحت کنترل قرار داد، محال بود. کانادا یا آفریقای جنوبی قابل بررسی بود. این البته از دید مقامات انگلیس لطف بزرگی بود. ایدن در تاریخ ۶ مهر پیام زیر را امضا کرد. "ما نه از نظر اخلاقی و نه طبق قرارداد، نه علنی و نه تلویحی، در این مورد هیچ گونه تعهدی نداریم." این امکان وجود دارد که شاه بگوید که به مقامات بریتانیایی اعتماد کرده است یا به این دلیل استعفا داده است که به آرمان متفقین کمک کند. "ولی اگر زندانی در دادگاه به گناهش اقرار کند، هیچ گونه تعهدی برای قاضی در مورد معافیت وی از اعمال شاقه ایجاد نمی‌شود، حتی اگر با این کار زحمت دادرسی طولانی را

نشستن بر تخت شاهی ۱۵۵

از دوش دادگاه برداشته باشد." پس شاه پیشین فعلاً باید در جزیره موریس می‌ماند،^{۸۴} هر چند در نهایت به او اجازه دادند در ژوهانسبورگ، واقع در افریقای جنوبی، مستقر شود.

شاه سفر غم‌انگیز پدرش را در دوران تبعید به دقت دنبال و هر بار فرصتی پیش می‌آمد در مورد رفتاری که نسبت به او می‌شد به مقامات انگلیسی اعتراض می‌کرد. شاه نامه‌هایی هم برای او می‌فرستاد که اغلب با تأخیر به دست پیرمرد می‌رسید. او انتظار نامه‌های پدر را هم می‌کشید که منظم به دستش نمی‌رسید. او پیامی از عشق و احترام را برای پدرش ضبط و ارنست پرون، دوست سویسی خود را مأمور رساندن آن به پدرش و برگرداندن صدای ضبط شده او کرد. پرون این مأموریت را به انجام رساند. لحن رضاشاه رسمی و ادیبانه است. او از شنیدن صدای پسرش هیجان‌زده شده است صدایی "تبدیل شده به امواج نامرئی، ولی قلبم چنان آنها را به وضوح دریافت کرده است که می‌توانم در بهترین زوایای آن حفظشان کنم." او با وجود بعد مسافت همواره پسرش را در خاطر داشت و هیچ مانعی نمی‌توانست آن را از خاطرش بزدايد.

"فرزند گرامی، از موقعی که به نفع شما تصمیم به استعفا از مقام سلطنت گرفتم و برای پیشرفت کارهای شما مصلحت دیدم کشور را ترک نمایم، تمام امیدواری من این بوده که از دور خدمات صادقانه شما به کشور را شاهد باشم. اطمینان داشتم که شما با قوه جوانی و عشق به میهن در مقابل شداید و سختی‌ها پایداری کرده و همه‌گونه ناملایمات را بر خود هموار خواهید ساخت تا در میدان اجتماع گوی افتخار و نیک نامی را برآئید. من در عین این که یک آن و دقیقه‌ای از فکر شما غافل نیستم معذرت خود را به این اندیشه که شما

⁸⁴.E-6943, FO 371/27248.

۱۵۶ زندگی و زمانه شاه

اوقات را به خدمت کشور مصروف می‌نمائید خوشحال و خوشوقت نگاه می‌دارم. شما باید نسبت به جریانات همیشه بیدار و آگاه باشید. هیچ وقت دستخوش نصایح فریبنده ای که بوی غرض از آن استشمام می‌شود نشده، ثابت و پا بر جا باشید. حال که این بار مسوئیت عظیم را به دوش کشیده اید نباید از هیچ پیشامدی بهراسید، چون موقعیت شما طوریست که کوچکترین اشتباه از طرف شما ممکن است به قیمت از بین رفتن خدمات بیست ساله و نام فامیل تمام شود. باید به هیچ وجه تسلیم اضطراب نشده، چنان بر جای خود محکم و استوار باشید که هیچ قوه ای نتواند کمترین حرکتی در اراده ثابت شما ایجاد نماید.^{۸۵}

این پیام به شدت پسر را متأثر کرد، و باعث شد هم از نظر عاطفی و هم از نظر ذهنی به حرف‌های پدر احساس تعهد کند.

در روز اول مرداد ۱۳۲۳ رضاشاه به دلیل سکتۀ قلبی در ژوهانسبورگ درگذشت. پیکر مومیایی شده او را موقتاً در مسجد رفاعی مصر به خاک سپردند تا آرامگاهی که مخصوصاً برای وی طراحی شده بود به پایان رسد. این آرامگاه در فروردین ۱۳۲۹ به پایان رسید و شاه گروهی را به ریاست برادرانش، علیرضا، غلامرضا، و عبدالرضا که هر یک پسر یکی از زنان پدرش بودند، و همچنین چند تن از غیرنظامیان و نظامیان بلندپایه، از جمله صدرالاشراف، نخست وزیر پیشین، و سپهبد مرتضی یزدان پناه، به ترتیب به نمایندگی از دولت و ارتش، به مصر اعزام داشت تا پیکر شاه را تا ایران همراهی کنند. شاه به صدر گفت: "یکی از مهم‌ترین آرزوهای من این بوده است که پدرم را با احترامات دینی و قانونی کامل به ایران برگردانم. پیش از آن که پدرم در آرامگاه

۸۵. غلامحسین میرزا صالح، رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران، صهبا، ۱۳۷۲، صص. ۵۶۴-۵۶۵.

نشستن بر تخت شاهی ۱۵۷

ابدی خود قرار گیرد، شما باید پیکر او را برای طواف دادن به مرقد حضرت محمد در مدینه و سپس به حرم حضرت معصومه در قم ببرید و یکی از مراجع بزرگ تقلید باید مراسم نماز را به جا آورد.^{۸۶} او به حسین علا، وزیر دربار، و سپهبد حاج علی رزم آرا، رئیس ستاد ارتش، دستور داد جزئیات برنامه بازگرداندن پیکر پدرش را آماده کنند و به نظر او برسانند.^{۸۶}

این هیئت در آغاز با دو مانع روبرو شد. نخست، به دلیل طلاق فوزیه خاندان سلطنتی مصر مناسباتی حسنه با همتای ایرانی خود نداشت. علی دشتی، دولتمردی صاحب‌نام و چهره‌ای ادبی که سفیر ایران در مصر بود، پس از اقدام به مکاتباتی چند و کارهایی دیپلماتیک توانست موافقت مقامات مصری را در این مورد جلب کند که شاه فقید به شکلی درخور بدرقه شود. طواف دادن جسد در قم هم مسأله‌زا بود. دشمنان خاندان پهلوی در میان روحانیان مخالفت خود را با بردن جسد به حرم ابراز داشتند، زیرا به گفته آنها رضاشاه دین‌ستیز بود. صدر با آیت‌الله عظمی بروجردی در قم دیدار کرد. آیت‌الله بروجردی گفت نمی‌تواند جلوی فعالان سیاسی را در مورد اظهار نظرهای مزخرف دینی بگیرد. بروجردی متفکرانه گفت: "می‌دانید ممکن است برخی از روحانیان اظهار نظرهایی ناروا بکنند و در نتیجه احتمال دارد دولت با مشکل روبرو شود: مجازات کردن آنها پیامدهایی ناخوشایند دارد و مجازات نکردن آنها هم به همان نتیجه می‌انجامد." بنابراین آیت‌الله بروجردی توصیه کرد جسد را به قم

۸۶. در مورد شرح بازگرداندن جسد رضاشاه نگاه کنید به: محسن صدر، *خاطرات صدرالاشرف*، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، صص. ۵۱۱-۵۰۲.

نبرند. صدر گفته‌های بروجردی را با نظر مثبت به شاه گزارش داد ولی شاه باز هم بر تصمیم خود پافشاری کرد.

تابوت رضا شاه در اهواز به ایران رسید و در آنجا مورد استقبال وزیر دربار، چند تن دیگر از وزرا و نمایندگان مجلس قرار گرفت و مردم برای آن سوگواری کردند. صدر تحت تأثیر احساسات صادقانه زنان و مردان معمولی کوچه و خیابان قرار گرفت. "مردم همه جا گریه می‌کردند... در اراک، شمار مردم آن قدر زیاد بود که قطار قادر به حرکت نبود. ما پیاده شدیم تا از سوگواران تشکر کنیم. یکی از مردان اصرار داشت شعری را که به این مناسبت گفته بود بخواند و ما هم موافقت کردیم. همه دوباره به گریه افتادند." مرحله قم هم به خوبی برگزار شد و صبح روز بعد قطار به تهران رسید. شاه وارد قطار شد تا برای آخرین بار جسد پدرش را ببیند. او روی تابوت خم شد و آن را بوسید و بدون آنکه بخواهد از صمیم قلب به گریه افتاد و این حالت به نظر صدر "فوق العاده رقت بار و تاثر انگیز" آمد.